

انقلاب آیین‌ها

می‌خواهم از انقلاب بگویم. از انقلاب اسلامی و از کارنامه‌اش. می‌دانم سوءمدیریت‌ها و دشمنی‌ها و سنگ اندازی‌ها را. می‌دانم هنوز عدم تحقق برخی از اهداف و آرمان‌ها را. آری. اما در مقابل می‌دانم تلاش‌ها، خون دل خوردن‌ها، فداکاری‌ها، موفقیت‌ها، موفقیت‌های بزرگ را. می‌دانم کارآمدی‌ها و نسبتی از ناکارآمدی‌ها را. این را نیز می‌دانم که کارآمدی شاخصی است که از مقایسه امکانات و توانمندی‌ها از یک‌سو و موانع و مشکلات از دیگر سو حاصل می‌شود. ولی هرچه که هست، با هر نسبتی که هست، دوست داریم همچنان از سر باور امیدوار و با نشاط زیر لب این شعر (احمد عزیزی) را زمزمه کنیم:

انقلاب ما هبوط مذهب است
انفجار نور در عصر شب است
ناگهان پر روی ایوان‌های ما
حق تجلی کرد در جان‌های ما
انقلاب ما ظهور نور بود
نعره داف، ناله تنبور بود
ما عروج عاشقان را دیده‌ایم
دفع‌نان در خون خود غلتیده‌ایم
انقلاب آیین‌ها را پاک کرد
خلوت ما را پر از ادراک کرد
انقلاب آمد زمین‌ها جان گرفت
کوچه‌ها مان را مه عرفان گرفت
انقلاب ما جهان را تازه کرد
کشور ما را پر از آوازه کرد.

حسین امینی پویا



مدیر مسئول: محمد ناصری
سرمدبیر: محمدعلی قربانی
شورای کارشناسی: علیرضا متولی،
حسین امینی پویا، ناصر نادری،
حبیب یوسف زاده
مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
ویراستار: بهروز راستانی
طراح گرافیک: ایمان اوجیان
طراح جلد: صابر شیخ‌رضایی
شمارگان: ۱۴۰۰۰ نسخه
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر
شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۸۸۳۰۱۴۷۸ - نمابر: ۸۸۸۴۹۰۹۶
شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲
نشانی امور مشترکین: تهران - صندوق پستی
۷۷۳۳۶۶۵۵ - ۶ - تلفن: ۱۶۵۹۵/۱۱۱



ملوان‌های زبل

شما هم دلتان می‌خواهد
شش‌ماه شش‌ماه روی آب
زندگی کنید؟ ما برای دیدن
عبدالوهاب، محسن و امیر که
چنین تصمیمی را گرفته‌اند،
رفتیم بوشهر.

ریاضیات در دل دانه‌های برف! ۳۶

روایت‌گر فولاد ۳۸

دفتر کاهی ۴۰

پیشنهاد ۴۲

جدول اعداد ۴۶

Cake Baghlavai ۴۸

زنگ تفریح ۲۲

طنز منظوم ۲۵

خدا حافظ حیات وحش! ۲۶

پشت‌بام‌ها شاهدند ۲۸

تقویم تاریخ ۳۰

طنزپردازی که «مزاحم» بود! ۳۲

پیتزای آبگوشت! ۳۴

۲ رویای گل سرخ

۳ قهرمان پابرهنه

۶ نبرد با سرعت صوت

۸ قیمت را ببر بالا!

۱۰ چوب‌هایی که آتش نمی‌گیرند

۱۲ دیجیتالی شدن

۱۴ احتیاط در اعتیاد

۱۶ کاردرخانه

۱۸ شرط پروانه شدن



توپ و پین
آشنایی با بولینگ

۲۰

رویای گل سرخ

یادی از شهید محبوبه دانش آشتیانی

دقیق آماده کرده بود، برایشان داستان‌های اسلامی تعریف می‌کرد و... همیشه می‌گفت باید برنامه مطالعاتی منظمی داشته باشیم تا به نتیجه برسیم. نباید با مطالعات پراکنده، ذهنمان را به یک کتابخانه بی‌نظم تبدیل کنیم...

عمویش علی بعدها تعریف می‌کرد، ساعت حدود سه بود که خانمی زنگ زد. وقتی فهمید من عموی محبوبه هستم، گفت او شهید شده است. پرسیدم: «مطمئن هستید؟» گفت: «بله، پیکرش را به یکی از مساجد محله برده‌ایم تا به دست نیروهای رژیم شاه نیفتد.»

جریان را از او پرسیدم. گفت: «موقع حمله نیروهای گارد، برادرها خواستند که خانم‌ها برگردند عقب و آنجا نمانند، ولی محبوبه گفت، تا وقتی شما در میدان هستید، ما هم می‌مانیم! یکی از خانم‌ها پرچمی را که روی آن نوشته شده بود «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» حمل می‌کرد. ناگهان با شلیک پی‌درپی گلوله‌ها از پا درآمد. محبوبه با شتاب پرچم را به‌دست گرفت. همه‌جا خون بود و فریاد و گلوله. آتش بود و دود و اشک. در این هنگام، جلادی دیگر ماشه اسلحه‌اش را چکاند و گلوله‌ای داغ قلب مهربان محبوبه را شکافت...»

در بهشت‌زها رویای باغ گل سرخ برایم تعبیر شد. مأموران مسلح در اطراف می‌چرخیدند و می‌گفتند که جسد به کسی تحویل داده نمی‌شود. به غسل‌خانه رفتم و با شیون و ضجه، زن مرده‌شوی را راضی کردم که جسد دخترم را به من نشان بدهد. دلش به رحم آمد و گفت: «بیا ببین. شاید این دختر تو باشد.»

همراه او رفتم و آنچه را که نباید ببینم، دیدم. محبوبه من بود که آرام و معصوم خفته بود. گلوله درست در قلبش نشسته بود. گل سرخ من در میان ده‌ها گل سرخ دیگر به خواب ابدی رفته بود.

آن شب، فکرش را هم نمی‌کردم که آخرین لحظه‌های بودنم با محبوبه باشد. دیروقت بود که از راه‌پیمایی برگشت. خیلی خسته به‌نظر می‌رسید. پاهایش را نشان داد و گفت: «مامان ببین! آن قدر راه رفته‌ام که پاهایم تاول زده‌اند.»

سر سفره شام کمی از حوادث آن روز تعریف کرد. بعد بلند شد و به اتاقش رفت. نیمه‌شب هنوز چراغ اتاق روشن بود. رفتم ببینم چه می‌کند. دیدم قرآن و نهج‌البلاغه را باز کرده و مشغول مطالعه است. آرام در را بستم و تنه‌ایش گذاشتم. صبح روز ۱۷ شهریور، حدود ساعت شش بود که یک بلوز آبی گشاد و شلوار لی پوشید و مقنعه‌اش را سر کرد و چادرش را روی سرش انداخت و آمد و گفت: «مادر! دارم می‌روم که با دوستانم در تظاهرات شرکت کنم.»

گفتم: «چیزی نمی‌خوری؟» گفت: «میل ندارم.» بعد صورتم را بوسید و با لحنی مهربان و در عین حال جدی گفت: «مادر! اگر شهید شدم، غصه نخورید.»

وقتی داشت از در خانه بیرون می‌رفت، برگشت و نگاهم کرد. در نگاهش چیزی بود که دلم را لرزاند. انگار برای همیشه با من وداع می‌کرد. وقتی در را پشت سرش بست، یاد رویای چند شب پیش افتادم. در عالم خواب رفته بودم برای ادامه تحصیل در کلاسی ثبت‌نام کنم. خانمی که مسئول بود، مرا ثبت‌نام نمی‌کرد. هرچه اصرار می‌کردم، سودی نداشت. سرانجام پس از اصرار زیاد من، دری را گشود و گفت: «نگاه کن!» حیرت‌زده نگاه کردم و دیدم باغی است بی‌نهایت بزرگ و تا جایی که چشم کار می‌کند، آکنده از بوته‌های گل سرخ است؛ آن هم گل‌هایی آتشین و تر و تازه.

از یادآوری آن رویای عجیب تمام روز دلم شور می‌زد و مثل مرغ پرکنده بی‌قرار بودم. آن روزها محبوبه پایین‌تر از خیابان سیروس، کتابخانه‌ای را اداره می‌کرد و برای بچه‌های محروم جنوب‌شهر کتاب می‌برد. برای آن‌ها یک برنامه مطالعاتی



قهرمان پابرهنه

حسن آشناسان

تولد: ۹ اردیبهشت ۱۳۱۵

ازدواج با گیتی زنده‌نام: دی‌ماه ۱۳۴۱

شهادت: ۸ مهر ۱۳۶۴

وقتی پسرها بزرگ شدند، حسن تأکید داشت که در یکی دو رشته ورزشی تا قهرمانی پیش بروند. هر دو می‌رفتند باشگاه: امین، جودو، افشین، بسکتبال. هر دو هم تا رده‌های قهرمانی، هنوز هم کتانی‌های چینی ارزان قیمت می‌پوشیدند. حسن همیشه می‌گفت: «آدم با اراده‌اش قهرمان می‌شود نه با کفش و لباس.» اسم صدتا قهرمان المپیک را بلد بود که پابرهنه می‌دویدند یا با توپ پارچه‌ای تمرین می‌کرده‌اند. خودش هنوز هم تمرین می‌کرد. صبح‌ها نوار می‌گذاشت و نرمش می‌کرد یا ورزش باستانی. نوارش هنوز هست: «علی، علی، علی، علی.» نوار که تمام می‌شد، خودش ادامه می‌داد: «علی، علی، علی، علی، علی» و ورزش می‌کرد. روی تراس‌خانه را برای آنکه از بیرون دید نداشته باشد، آهن سفید زده بودیم. حسن روی آن، با ماژیک مشکی ریز ریز نوشته بود: «ده فرمان حضرت موسی، حدیث، کلمات قصار، شعر:

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

موجیم که آسودگی ما عدم ماست.»





ملوان‌های زبل!

می‌خواهید کاپیتان کشتی شوید؟

توی دنیا انواع و اقسام شغل‌ها وجود دارد. شغل‌های دهان‌پرکنی که همه‌ما جذب آن‌ها می‌شویم و گاهی بدون هیچ‌گونه علاقه‌ای می‌رویم سر وقت آن‌ها. توی دنیا انواع و اقسام شغل‌ها وجود دارد. شغل‌هایی که هیچ‌کدامان نمی‌شناسیمشان و حاضر نیستیم برویم سر وقتشان. اما آدم‌هایی هستند که بسیار شجاع‌اند. آن‌ها ریسک می‌کنند و جالب اینکه هیچ‌وقت هم پشیمان نمی‌شوند. آن‌ها دو سال، فقط دو سال درس می‌خوانند و خیلی زود وارد بازار کار می‌شوند. این شماره: عبدالوهاب شجاعی، محسن آقایی و امیر سازگار

کشتی را انجام داده، یکی دوربین کاپیتان را برداشته و سوومی هم سکان را گرفته است. آن‌ها تا به حال چند نقشه دریایی هم کشیده‌اند. چند بار هم به کارخانه‌های کشتی‌سازی و لنج‌سازی سرزده‌اند. آن‌ها چون قرار است کاپیتان شوند، باید از همه چیز کشتی سردر بیاورند و همه‌کار بلد باشند؛ حتی بتوانند گره ملوانی بزنند. رنگ‌زدن بدنه کشتی، رفتن توی چاه زنجیر کشتی، فهمیدن زبان پرچم‌ها، کشیدن نقشه، مدیریت کشتی، مبارزه با بیماری‌ها، چیدن کانتینرها، همه و همه! این‌ها توی کتاب‌های درسی آن‌ها هست. پدر عبدالوهاب روی لنج کار می‌کند. همین باعث شده است که خود او هم به کشتی علاقه‌مند شود. امیر هم توی خارک زندگی می‌کرده و از بچگی روی کشتی‌های متفاوتی بوده است. اما دلیل محسن برای انتخاب این رشته و شغل جالب است. او می‌گوید: «روی دریا می‌توانی آزاد باشی! آزاد آزاد!»

● پس از بچگی کشتی رویایی هم توی ذهنتان ساخته‌اید؟
محسن: بله.
● چه شکلی است؟

محسن: یک کشتی بزرگ پر از کانتینر با همه تجهیزات.
امیر: یک کشتی بزرگ تفریحی با آمفی‌تئاتر، مغازه، سرسره آبی، سالن موسیقی و...
عبدالوهاب: من هم یک کشتی شبیه رافائل.
● رافائل؟

عبدالوهاب: یک کشتی تفریحی ایرانی بود که تا زمان جنگ هم کار می‌کرد، اما به گل نشست. خیلی بزرگ و باشکوه بود. پدرهای ما سوارش شده بودند.
ردیابی مسیر یکی از وظایف کاپیتان کشتی است.

● از روی ستاره‌ها دیگر؟
(می‌خندند)

● امیر: نه، حالا مثل گذشته نیست. امروزه از ناوبری نزدیک ساحل و ناوبری الکتریکی تخمینی استفاده می‌کنند.

● یعنی دیگر کلاً از علم نجوم استفاده نمی‌شود؟

داد. محسن و عبدالوهاب می‌خواهند در تمام دریاها کشتی‌رانی کنند. اما امیر دوست دارد به همه اقیانوس‌ها سفر کند.
آن‌ها از اولش هم عاشق کشتی و کشتی‌رانی بودند. فیلم‌هایی را هم که توی آن‌ها از کشتی و ملوان خبری بوده، دیده‌اند. امیر «جنگ نفت‌کش‌ها» را دوست داشته، محسن «ملوان زبل» را و عبدالوهاب «تایتانیک» را.
آن‌ها اصلاً هم از دزدان دریایی نمی‌ترسند. می‌گویند: «دزد همه‌جا هست، اما اگر گمان کرده‌اید دزدهای دریایی شبیه قدیم‌ها هستند، اشتباه کرده‌اید. آن‌ها دیگر از شمشیر استفاده نمی‌کنند. پایشان هم چوبی نیست!»
اگر شما تا به حال سوار کشتی نشده‌اید، باید بدانید که این سه نفر کلاس دومی هنرستان چندبار کشتی‌رانی هم کرده‌اند! یکی کار افسر



شما هم دلتان می‌خواهد شش ماه روی آب زندگی کنید؟ ما برای دیدن عبدالوهاب، محسن و امیر که چنین تصمیمی را گرفته‌اند، رفتیم بوشهر. رفتیم ببینیم که رشته «ناوبری» چه جذابیتی دارد که یکی مثل محسن راهش را از شیراز کشیده و آمده بوشهر تا در مدرسه، رشته ناوبری بخواند. آن‌ها نشستند و برای ما حرف زدند. از موتور کشتی گفتند، از دزدهای دریایی حرف زدند و از اینکه دیگر ملوان‌ها لباس راه‌راه نمی‌پوشند! آن‌ها از ناخدا محمدابراهیم همتی هم حرف زدند.

عبدالوهاب، محسن و امیر بالاخره یک روز کاپیتان کشتی می‌شوند. آن‌ها اول می‌روند فوق‌دیپلم می‌گیرند (آن موقع می‌توانند افسر کشتی شوند)، بعد هم ادامه تحصیل خواهند

ترجمه: حدادی اعظم عبدالخالق عیسوی
با تشکر از هنرستان حاج‌حاج‌محمد بوشهری
شهر بوشهر

شروع می‌کنم.»

کار با نقشه، روش‌های ماهی‌گیری، تعمیر ادوات صید، مخابرات دریایی، کار با رادار و کار با سکان، همه این‌ها را به دانش‌آموزان نوابری یاد می‌دهند. با این حال محسن و عبدالوهاب رادار را بیشتر دوست دارند و امیر سکان را. کشتی‌هایی هم هستند که آن‌ها دوست دارند. محسن از ناو هواپیمابر خوشش می‌آید. امیر یادش نیست که اسم کشتی مورد علاقه‌اش چیست، اما می‌گوید عکس‌هایش را دیده است. یک پاساژ بزرگ، استخر و سیرک دارد. روکش قاشق و چنگال‌هایش هم از طلاست. عبدالوهاب هم معتقد است تایتانیک بهترین کشتی دنیا بوده و هست! آن‌ها به روزهای سخت کشتی‌رانی هم فکر کرده‌اند؛ به روزهای توفانی و به برخورد با مانع. می‌خواهند آن قدر خبره شوند که بتوانند یک روز از IMO (سازمان دریانوردی) مدرک دریافت کنند.

کاپیتان کشتی شدن خیلی خوب است: پول خوب دریافت می‌کنی، از این کشور به آن کشور می‌روی، خورشید نزدیک توست، ستاره‌ها نزدیک تو هستند، وال و دلفین می‌بینی، و همه از تو اطاعت می‌کنند. کاپیتان کشتی شدن بد است: جان همه در دستان توست، طوفان نزدیک توست، کوسه‌ها اطراف تو هستند، و دریازدگی همراه توست. اما عبدالوهاب، امیر و محسن می‌گویند تنهایی بزرگ‌ترین سختی شغل ماست اگر بخواهی ازدواج کنی! می‌گویند با همه این‌ها ما این رشته را انتخاب کرده‌ایم؛ هیجان‌انگیزترین رشته دنیا را.

دارند. آن‌ها علاوه بر اینکه عین بلبل انگلیسی حرف می‌زنند، زبان پرچم‌ها را بلدند. توی هر کشتی کلی پرچم وجود دارد که با آن‌ها به کشتی‌های دیگر علامت می‌دهند. این پرچم‌ها زبان دریا هستند.

● حالا شماها کدامشان را دوست دارید؟

امیر: یکی از آن‌ها معنی‌اش می‌شود: «به کشتی من نزدیک نشوید!» من آن را دوست دارم.

محسن: من پرچم «Code» را دوست دارم. برای شروع و پایان مخابره از آن استفاده می‌شود. پرچم «M» را هم دوست دارم.

● چرا؟

محسن: چون اول اسمم است!

● و تو چی عبدالوهاب؟

عبدالوهاب: من همه‌شان را دوست دارم.

● تا به حال فکر کرده‌اید که بروید به یک جزیره ناشناخته؟

امیر، عبدالوهاب و محسن اصلاً فکر نکرده‌اند.

● اگر کشتی‌تان غرق شود چه؟

می‌گویند: «نجاتمان می‌دهند.»

● خب اگر نشد چه؟ اگر برسید به یک جزیره!

فکر می‌کنند. پاسخ به این سؤال برای عبدالوهاب سخت است. امیر هم می‌گوید دریا برای او مکان امن و آرامی است و اصلاً چنین تصویری برایش ممکن نیست. اما محسن می‌گوید: «نهایتش این است که می‌روم و توی آن جزیره زندگی جدیدی را

امیر: چرا، اما کم؛ در صورتی که برق و مخابرات کشتی خراب شود.

● یعنی شما بلدید؟

محسن: نه، این یکی را توی دانشگاه یاد می‌دهند.

● و اگر اشتباه کنید؟

عبدالوهاب: هر صدمه‌ای که به کشتی و افراد بخورد، کاپیتان مقصر است. آن وقت می‌رود دادگاه دریایی و باید خسارات را جبران کند. حتی ممکن است راهی زندان شود.

● پس شغل سختی است؟

عبدالوهاب: بله، حتی موقع غرق شدن کشتی، کاپیتان آخرین نفری است که اجازه خروج دارد.

● با این حال کاپیتان‌ها پول دارند!

محسن: بستگی به کشتی و مسیر آن دارد. یک کاپیتان ممکن است ماهی ۲۰ میلیون حقوق بگیرد، یکی دیگر ۵ میلیون.

● راستی یک جایی گفتید ناخدا

محمدابراهیم همتی. او چه کسی است؟

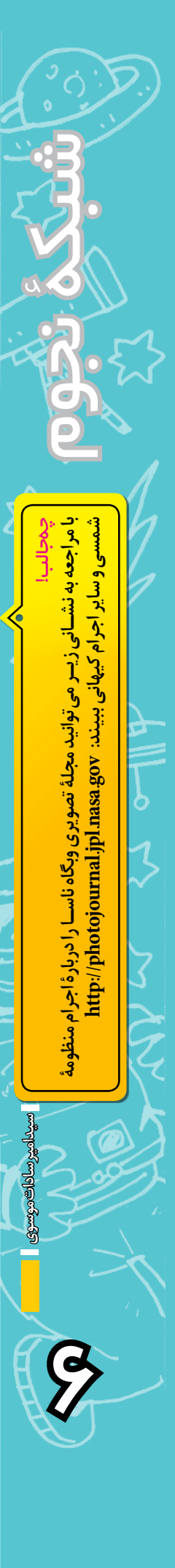
او ناخدای ناوچه پیکان بوده. در زمان جنگ در روز ۷ آذر توانسته پایانه صدور نفت منطقه و ۵۰ درصد توان رزمی نیروی دریایی عراق را نابود کند. اما همان روز او و بقیه پرسنل کشتی مورد حمله موشک‌ها قرار می‌گیرند و شهید می‌شوند.

● پس به خاطر همین است که اسم این روز را روز نیروی دریایی گذاشته‌اند؟

بله

کاپیتان‌های کشتی زبان مخصوص خودشان را





شبکه نجوم

یا «۴۳ ثانیه قوسی؛ مسئله این است!»

«خبرده با سرعت صوت»

شرح عکس

بر بام زمین

قلیوکس بعد از فرود موفق روی زمین گفت: «وقتی آن بالا، بر بام جهان می ایستید، احساس افتادگی می کنید، دیگر به شکستن رکوردها یا جمع آوری داده های علمی فکر نمی کنید، تنها چیزی که می خواهید این است که زنده به زمین برسید!»

خبر کوتاه نجومی

دکتر حمید فاضلی، سرپرست «سازمان فضایی ایران» می گوید: «فعالیت های فضایی ایران تا مرحله اعزام انسان به فضا، در حال پیشرفت است. در مراحل اولیه این کار، فعلاً در حال آماده سازی میمونی از نژاد رزئوس هستیم که به زودی به فضا فرستاده می شود.»

چه جالب!

دانشمندان معمولاً با استفاده از روابط و معادلاتی که می شناسند، طبیعت را پیش بینی می کنند. قدم بعدی آن ها مقایسه پیش بینی هایشان با نتایج آزمایش هاست. اختلافاتی که معمولاً بین این دو (پیش بینی و آزمایش) وجود دارد، باعث پیشرفت هایی در علم می شود. مثلاً روزگاری یکی از مشکلات این بود که عطارد در هر قرن ۴۳ ثانیه قوسی بیشتر از چیزی که مکانیک نیوتونی می گفت، به دور خورشید می چرخید. حواستان باشد که ۴۳ ثانیه قوسی مقدار خیلی کوچکی است (نزدیک به یک صدم درجه) اما بعضی دانشمندان را به خودش مشغول می کند. احتمالاً دارید به این فکر می کنید که این مشکل بالاخره چه طور حل شد. زیاد نگران نباشید! نظریه معروف اینشتین، «نسبیت عام»، توانست به صورت دقیق، این ۴۳ ثانیه قوسی را پیش بینی کند و جمعی را از نگرانی در بیاورد.

خبر نجومی

رکورد سقوط آزاد

۲۳ مهرماه امسال، یک چتر باز آتريشي به نام فليکس بومگارتنر، با سقوط آزاد از ارتفاع ۳۹ كيلومتري سطح زمين، رکورد سقوط آزاد را شکست. فليکس با کپسولي متصل به یک بالن هليومي تا این ارتفاع بالا رفت و در حالی که دمای هوا در حدود ۵۶- درجه بود، خودش را به طرف زمين پرتاب کرد.

گزارش‌های رسیده حاکی از آن است که این سقوط آزاد ۴ دقیقه و ۱۹ ثانیه طول کشیده که طی آن فليکس نهایتاً به سرعت ۱۳۴۰ كيلومتر بر ساعت رسید و موفق به شکستن دیوار صوتی شد. شکستن دیوار صوتی وقتی اتفاق می‌افتد که جسمی با سرعتی بیش از سرعت صوت در یک محیط حرکت کند. لباس مخصوصی که او بر تن داشت، از او در برابر فشار پایین و سرعت زیاد محافظت می‌کرد.

اطلاعات بیشتر

می‌توانید به نشانی اینترنتی زیر بروید و عکس‌ها و فیلم‌های بیشتری از این پرواز را مشاهده کنید:

www.redbullstratos.com

قیمت را بر بالا

زندگی‌شان گران‌قیمت هم هستند. مثلاً بازی آن‌ها در یک فیلم باعث فروش بیشتر فیلم می‌شود. تهیه‌کننده‌ها حاضرند دستمزد بیشتری به آن‌ها بدهند. این موارد در میان ورزشکارها هم هست. ولی برای ارزشمندبودن لازم نیست هنرپیشه یا ورزشکار باشیم. در زمینه‌های دیگر زندگی هم کسانی هستند که ارزشمندتر از دیگران هستند. مثلاً پزشک متخصص خوب، به‌دلیل تجربه، دانش و مهارتی که در درمان بیمارهایش پیدا می‌کند، اعتبار بیشتری کسب می‌کند. چون دانش بهتری کسب کرده است، با مردم ارتباط بهتری دارد. البته قیمت کارش هم گران‌تر است. آدم‌ها حاضرند پول خرج کنند، از شهرهای دیگر بیایند و در نوبت بمانند تا این پزشک معاینه‌شان کند.

نویسنده‌ها و شاعرهایی هستند که مردم منتظرند اثر تازه‌ای از آن‌ها منتشر شود و حاضرند پول بیشتری برای کتاب‌های آن‌ها بدهند. خب همه این‌ها برای این است که این آدم‌ها برای ارزشمندتر شدن خودشان زحمت کشیده‌اند. من و تو هم باید فکر کنیم، برای اینکه به این ارزش در زندگی برسیم، چه کارهایی باید بکنیم. من فکر می‌کنم همه‌چیز از همین فکرکردن شروع می‌شود.

ما هرچقدر درباره خودمان فکر کنیم، همان می‌شویم. ما باید خودمان را ارزشمند تصور کنیم. اما مهم این است که ویژگی‌های ارزشمندشدن

حتماً تا به حال به دلیل گران بودن بعضی چیزها فکر کرده‌ای! مثلاً از فروشنده می‌پرسی: «چرا این لباس گران‌تر است؟» لباس را به دستت می‌دهد و می‌گوید: «دست بکش به جنس پارچه‌اش. نوع دوختش را ببین! جنس خوب و کار خوب باعث گران‌تر شدن جنس شده است.» گاهی هم نشان لباس را نشانت می‌دهد و می‌گوید: «این لباس مارک‌دار است. یعنی کارخانه تولیدکننده آن به کیفیت کالایی که تولید می‌کند اهمیت می‌دهد. خب همه این‌ها باعث گران‌تر شدن محصول می‌شود.» حالا ببینیم چه‌طور باشیم تا ارزشمندتر شویم. یا به سخن دیگر، چگونه زندگی کنیم که قیمت‌مان گران‌تر باشد. مگر نه این است که کالاهای با کیفیت گران‌تر هستند؟ باید برویم به سوی مارک‌دار شدن، مگر نه این است که کالاهای مارک‌دار قیمتشان بالاتر است؟ حالا باید یاد بگیریم چگونه انسان با کیفیتی شویم تا ارزشمان بالاتر برود.

اما هنرپیشه‌هایی هم هستند که علاوه بر بازی‌های خوب و هنرمندانه‌شان، زندگی هنرمندانه‌ای هم دارند. سالم زندگی می‌کنند. آدم‌های مهربانی هستند. خودخواه و خودپسند نیستند. به اصطلاح خاکی هستند. در میان مردم زندگی می‌کنند و خودشان را از مردم جدا نمی‌کنند. در امور خیریه پیش‌قدم هستند. مردم به این نوع هنرمندها بیشتر علاقه‌مندند که علاوه بر توانایی در ایفای نقش، زندگی اجتماعی سالم و فعالی دارند. این هنرمندان به دلیل کیفیت

سوپر استار شما یک هنرپیشه معروف سپینا را به یاد بیاورید. منظورم همان‌هایی هستند که «ستاره» یا «سوپر ستاره» نامیده می‌شوند. بعضی از این‌ها فقط به دلیل زیبایی ظاهری‌شان به این مقامات رسیده‌اند. البته به محض اینکه آثار پیری و بیماری بر چهره و اندامشان ظاهر شود، ارزش خودشان را از دست می‌دهند. اما عده‌ای را به دلیل اینکه هنرپیشه خوبی هستند، دوستشان داریم. یعنی این‌ها نقش خودشان را به‌قدری هنرمندانه و واقعی بازی می‌کنند که به هنر آن‌ها علاقه‌مندیم.

را بشناسیم. در شماره قبل درباره احساس مسئولیت نوشتیم. یکی از ویژگی‌های احساس ارزشمندی؛ احساس مسئولیت است؛ مخصوصاً احساس مسئولیت درباره خودت. وقتی درباره خودت احساس مسئولیت کنی و نقشه‌ات هم این باشد که به انسانی ارزشمند و گرانبه تبدیل شوی، مطمئناً درست‌تر را بهتر می‌خوانی. سرگرمی‌هایی برای خودت انتخاب می‌کنی که تو را بالاتر ببرند و ارزشمندتر کنند. دنبال

سقوط نمی‌روی و دائم به راه‌های صعود می‌اندیشی.

کوهنورد برای فتح قله دنبال راه‌های صعود می‌گردد. پایین آمدن از قله خیلی سخت نیست.

حتی می‌تواند خودش را از قله پرت کند پایین! کاری که خیلی‌ها می‌کنند. با انتخاب کارهایی که مثل سقوط از قله است، مثل سیگار کشیدن، مصرف مواد مخدر یا رفتن به راه‌های ناپسند دیگری که از طرف دوستان بد پیشنهاد می‌شود، ارزشمندی خود را از دست می‌دهیم. گاهی فرصت‌هایی که از دست می‌دهیم از همه مهم‌ترند. ما با هر کار ارزان‌قیمتی داریم فرصت‌هایمان را ارزان می‌فروشیم. ما باید وقتمان را به قیمت مناسب بفروشیم، در این صورت به ارزش درونی خودمان اضافه می‌کنیم.



چوب‌هایی که آتش نمی‌گیرند

گزارشی از درخشش دانش آموزان در پنجمین جشنواره فناوری نانو

فکر کنید چه خوب می‌شد اگر لباس‌ها، ملحفه‌ها و روکش‌های صندلی یا مبلی، ضدباکتری، ضدقارچ و ضد میکروب بودند و پس از ده‌ها بار شست‌وشو با آب ۱۰۰ درجه نیز این خواص را از دست نمی‌دادند. و چه هوای پاک را هر روز تنفس می‌کردیم، اگر آلودگی هوای ناشی از انواع آلاینده‌ها به‌طور هوشمند تصفیه می‌شد یا اینکه در خروجی آگزوز خودرو اکسیژن به‌وجود می‌آمد و هزاران فکر لذت‌بخش دیگر. خوب است بدانید، تمام این ایده‌ها و هزاران ایده دیگر به‌وسیله «فناوری نانو» به محصول تبدیل شده‌اند؛ حتی در کشور عزیزمان ایران. علم نانو علم جوان و به‌روزی است که شاید این روزها بیشتر نام آن را شنیده باشید. نانو نه یک ماده است، نه یک جسم. فقط یک مقیاس است. مقیاسی است بسیار کوچک با تأثیری بسیار بزرگ در زندگی انسان! در مقیاس نانو، مواد خواص اصلی خود را از دست می‌دهند و دارای خواص ویژه‌ای می‌شوند که ما به آن‌ها نیاز داریم. از این خواص جدید برای تولید محصولات جدید یا کاربرد ویژه استفاده می‌شود؛ مثل چوب‌هایی که به‌دلیل پیدا کردن خواص جدیدشان، دیگر در معرض آتش نمی‌سوزند!

**می‌توانید تصور کنید یک نانومتر چه قدر کوچک است؟
نانو به معنی یک میلیاردیم متر است.**

نانو در هواپیما!

ممکن است تا به حال با هواپیما سفر کرده باشید. آیا وقتی روی صندلی هواپیما نشست‌اید، به این فکر کرده‌اید که بدنه هواپیمایی که سوار آن هستید، از چه ساخته شده است؟ بدنه هواپیما هرچه سبک‌تر و مقاوم‌تر باشد، بهتر است؛ مقاومت در برابر فشار، حرارت و خوردگی. همچنین بهتر است بدنه هواپیما طوری باشد که ضمن پرواز هواپیما و برخورد با مولکول‌های هوا اصطکاک کمتری ایجاد کند.

سعید مرادی، دانش‌آموز پایه چهارم دبیرستان و **صادق بقایی**، دانش‌آموز پایه سوم دبیرستان، مدتی بود که در زمینه ساخت هواپیما تحقیق و فعالیت داشتند.

هواپیمایی که آن‌ها می‌ساختند، مشکلاتی داشت؛ از جمله قدرت مانور پایین. به‌همین دلیل در ساخت بدنه هواپیمای خود از فناوری نانو استفاده کردند و بدنه‌ای نانو کامپوزیتی برای هواپیمای خود ساختند. به‌طور کلی، بدنه نانوپی هواپیما می‌تواند چوبی، یونولیتی یا کامپوزیتی باشد. کامپوزیت ترکیبی است که از لحاظ ماکروسکوپی از چند ماده متمایز ساخته شده است، به‌طوری‌که این مواد از هم قابل تشخیص هستند. نانو کامپوزیت هم نوعی کامپوزیت است که یک یا چند جزء از آن ابعادی کمتر از ۱۰۰ نانومتر دارند. سعید و صادق در طرح خود برای هواپیما، یک بدنه مقاوم و در عین حال سبک ارائه دادند. از ویژگی‌های دیگر هواپیمایی آن‌ها با بدنه نانو کامپوزیتی، خاصیت ضدخوردگی آن است که باعث می‌شود هواپیما بیشتر در مقابل خوردگی مقاوم‌تر باشد. همچنین، بدنه

هواپیمای آن‌ها سطحی صاف و صیقلی دارد که در برخورد با هوا اصطکاک کمتری به‌وجود می‌آورد. به‌همین دلیل هواپیما با مصرف سوخت کمتر به راحتی پرواز می‌کند. در این طرح مشکل هواپیمای اولیه آن‌ها نیز حل شده است. یعنی هواپیما مانورها را به‌خوبی اجرا می‌کند. آن‌ها که دو سال است در زمینه نانو فعالیت دارند، این ایده بزرگ خود را در جشنواره فناوری نانو که در مهرماه امسال در تهران برگزار شد، در غرفه باشگاه دانش‌آموزی نانو به نمایش گذاشتند و توانستند رتبه اول را در بخش کاربردهای فناوری نانو به‌دست آورند. به‌علاوه، پروژه آن‌ها توانست در «جشنواره جوان» رتبه چهارم را بیاورد.

بازی فکری راز نانو

فاطمه خسرونژاد، دانش‌آموز سال اول دبیرستان، در جشنواره فناوری نانو طرح متفاوت و جالبی ارائه داد. او برای آموزش بخشی از علوم و فناوری نانو به دانش‌آموزان ۱۴ ساله و بالاتر، بازی فکری نانو را طراحی کرده بود و در غرفه باشگاه نانو به‌نمایش گذاشت. این بازی بخشی کوچک اما مهم از این علم را آموزش می‌دهد. بازی فکری نانو به‌صورت دستی است و ۵۵ کارت سؤال در سه سطح ساده، متوسط و سخت دارد. سطح سؤال‌ها با رنگ‌های متفاوت نشان داده



قندخون ابداع کنند. آن‌ها که در پایه سوم دبیرستان تحصیل می‌کنند، در ساخت دستگاه خود از فناوری نانو استفاده کردند. این دستگاه سنسوری^۳ دارد که در آن، مواد به‌طور کامل در مقیاس نانو تثبیت شده‌اند. ابداع جالب آن‌ها باعث می‌شود افراد دیابتی به خون‌گیری مکرر نیاز نداشته باشند. به‌همین دلیل احتمال آسیب‌دیدنشان کمتر می‌شود. پروژه آن‌ها که در جشنواره فناوری نانو ارائه شد، رتبه دوم را در بخش کاربردهای فناوری نانو به‌دست آورد. خوب است بدانید در تهران هر ساله «جشنواره فناوری نانو» به‌همت «ستاد توسعه فناوری نانو» برگزار می‌شود. امسال نیز برای پنجمین سال پیاپی این جشنواره در روزهای ۱۳ تا ۱۷ مهرماه برگزار شد. یکی از پرمخاطب‌ترین بخش‌های این جشنواره غرفه باشگاه نانو بود. در بخشی از این غرفه دانش‌آموزان دبیرستانی به ارائه طرح‌های دانش‌آموزی در زمینه فناوری نانو پرداختند.

باشگاه دانش‌آموزی نانو، راهی به‌سوی تحقق اهداف نانویی

نانو علم فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی نیست، بلکه موضوعی بین‌رشته‌ای است. اگر شما هم با توجه به نیاز روز دنیا به این علم بین‌رشته‌ای، به آشنایی و تحقیق در این زمینه علاقه‌مند هستید، از همین لحظه شروع کنید! راهی که ما به شما پیشنهاد می‌کنیم عضویت در «باشگاه دانش‌آموزی نانو» از طریق سایت اینترنتی www.nanoclub.ir است. این باشگاه ماهیت دانش‌آموزی دارد.

جایگاه ایران در فناوری نانو

کشور عزیزمان «جمهوری اسلامی ایران» که تنها ۱۰ سال است وارد این علم جدید شده، اکنون رتبه نهم را در دنیا و رتبه اول را در جهان اسلام، در این زمینه دارد.

در بیان جایگاه دانش‌آموزی توانمند ایرانی همین بس که **دکتر سرکار**، دبیر ستاد توسعه فناوری نانو در ایران می‌گوید: «حرکت دانش‌آموزی، بیمه‌کننده آینده فناوری نانو در ایران است.»



«UV»^۴، ضدحساسیت و ارزان بودن و ماندگاری بالا داشتن است. به‌همین دلیل آن را کرم چندمنظوره نانویی نامیدند و طرح خود را در جشنواره فناوری نانو به نمایش گذاشتند. خوش‌بو بودن از دیگر ویژگی‌های این کرم چندمنظوره نانویی است. چون آن‌ها از اسانس‌های طبیعی کاکائو در ساخت آن استفاده کردند. سرور و شیما برای ساخت این کرم از مواد طبیعی مثل موم سفید، موم عسل، روغن زیتون، آب مقطر، اسانس‌ها و رنگ‌های طبیعی کمک گرفتند. برای تهیه محصول نهایی خود بیش از ۲۴ بار آزمایش انجام دادند و بعد از تست، بهترین نمونه را برای عرضه انتخاب کردند. پروژه کرم چندمنظوره نانویی توانست رتبه سوم را در بخش کاربردهای فناوری نانو به‌دست آورد.

ساخت دستگاه اندازه‌گیری قندخون بدون نیاز به خون‌گیری

افراد دیابتی به خون‌گیری مکرر نیاز دارند و باید مبالغ سنگین برای تهیه دستگاه‌ها بپردازند. رفع این مشکل انگیزه‌ای ایجاد کرد تا شادی عباسپور و شکوفه عباسی مقدم روشی جدید برای اندازه‌گیری

شده است. سؤال‌ها موضوعات متنوعی دارند. فرد باید با قرار گرفتن روی خانه‌های سؤال به آن‌ها پاسخ دهد. سپس مهره‌های رنگی و مشکی را دریافت کند، آن‌ها را کنار هم قرار دهد و صفحه خود را دریافت کند. هر بازیکن باید یک صفحه «گرافن»^۱ مانند را کامل کند. برنده بازی کسی است که بتواند به تعداد سؤال بیشتری در زمان کمتری پاسخ دهد و زودتر از بقیه صفحه گرافن مانند خود را کامل کند. فاطمه

خسرونژاد توانست در این جشنواره رتبه سوم را در بخش آموزش فناوری نانو دریافت کند.

کرم چندمنظوره نانویی

خارج شدن از منزل و قرار گرفتن در معرض نور آفتاب برای همه اتفاق می‌افتد. پوست بدن انسان در تماس با نور خورشید و اشعه ماورای بنفش ممکن است دچار بیماری‌های پوستی شود. به‌همین دلیل استفاده از کرم‌های ضدآفتاب توصیه می‌شود. **سرور سیاه منصوری و شیما مقصودی**، دانش‌آموزان سال دوم تجربی، توانستند با استفاده از فناوری نانو کرمی تولید کنند که دارای ویژگی‌هایی مثل مرطوب‌کنندگی بهتر، آنتی‌باکتریال بودن، داشتن خاصیت



دیجیتال شدن

آشنایی با کارکرد اسکنر (پویشگر)

بعضی از پویشگرهایی که به رایانه متصل می‌شوند، قابلیت تشخیص متن را دارند و می‌توانند آن را از تصویر تفکیک کنند؛ خواه این متن به صورت دیجیتال پرنیت گرفته شده باشد یا تایپ شده باشد یا حتی دست‌نویس باشد. این توانایی منحصر به فرد به قدری حائز اهمیت است که در تبدیل اسناد و مدارک در دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها بسیار مورد استفاده قرار گرفته و در مجموع باعث پیشرفت چاپ و انتشار شده است.

بسیاری از فناوری‌های امروز دیجیتالی شده‌اند. خواندن، تشخیص دادن و حتی عکس‌برداری در این گروه قرار می‌گیرند. در این زمینه، پویشگر (اسکنر) که با رایانه کار می‌کند و «بارکدخوان» از جمله ابزارهای هستند که برایمان آشناترند. البته پویشگرها در پزشکی، تشخیص‌های بیومتریک، سامانه‌های امنیتی و تشخیص فرکانس‌های رادیویی هم مورد استفاده قرار می‌گیرند.

چگونه یک تصویر دیجیتالی می‌شود

کلمه «اسکنر» از مصدر «to scan» به معنی «تصویربرداری کردن» می‌آید. این دستگاه از یک صفحه تصویر برمی‌دارد و آن را به داده‌های دیجیتال تبدیل می‌کند.

اینجا جایی است که کتاب یا صفحه به صورت پشت‌ورو، روی صفحه شفاف قرار می‌گیرد.

برای اسکن کردن کتاب‌های بسیار ضخیم می‌توان پوشش اسکنر را از آن جدا کرد.



۱ نسخه اصل

نسخه اصلی هر مدرکی با سطح صاف مانند عکس، کاغذ و یا صفحات کتاب می‌تواند باشد.

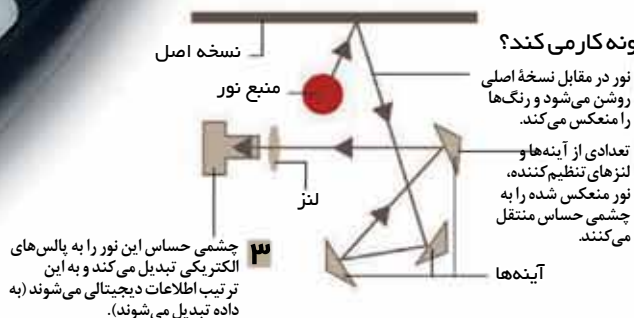
۲ قسمت تصویربرداری

قسمت تصویربرداری عکس یا متن را تشخیص می‌دهد و به صورت نوارهای افقی باریک در واحد زمان می‌خواند.

خط به خط

عکس یا متن را تشخیص داده و به صورت نوارهای افقی باریک در واحد زمان می‌خواند.

چگونه کار می‌کند؟



هر زمان که یک نوار تمام می‌شود، قسمت تصویربردار حرکت می‌کند و قسمت بعدی را می‌خواند. هر نوار تقریباً کمتر از ۰/۰۱ میلی‌متر ضخامت دارد.



انواع دیگر اسکنرها

بارکد

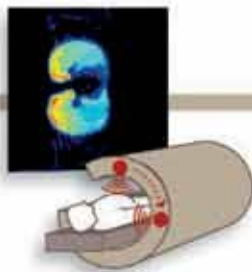
به این دستگاه «بارکدخوان» می‌گوییم.



بارکدخوان اسکنر کوچکی است که به وسیله لیزر هر بارکد را می‌خواند و اعداد را براساس ضخامت خطوط مشخص می‌کند.

توموگرافی رایانه‌ای

این دستگاه از بدن در زاویه‌ای متفاوت به صورت X-Ray و متناوب عکس می‌گیرد. رایانه این تصویرها را بازسازی می‌کند.



۳ صف دیجیتال

داده‌هایی که از طریق حسگر جمع‌آوری شده‌اند، به نوبت مورد استفاده قرار می‌گیرند تا تصویر را در رایانه و یا در برنامه‌ای مانند فتوشاپ به صورت دیجیتال بازسازی کنند.



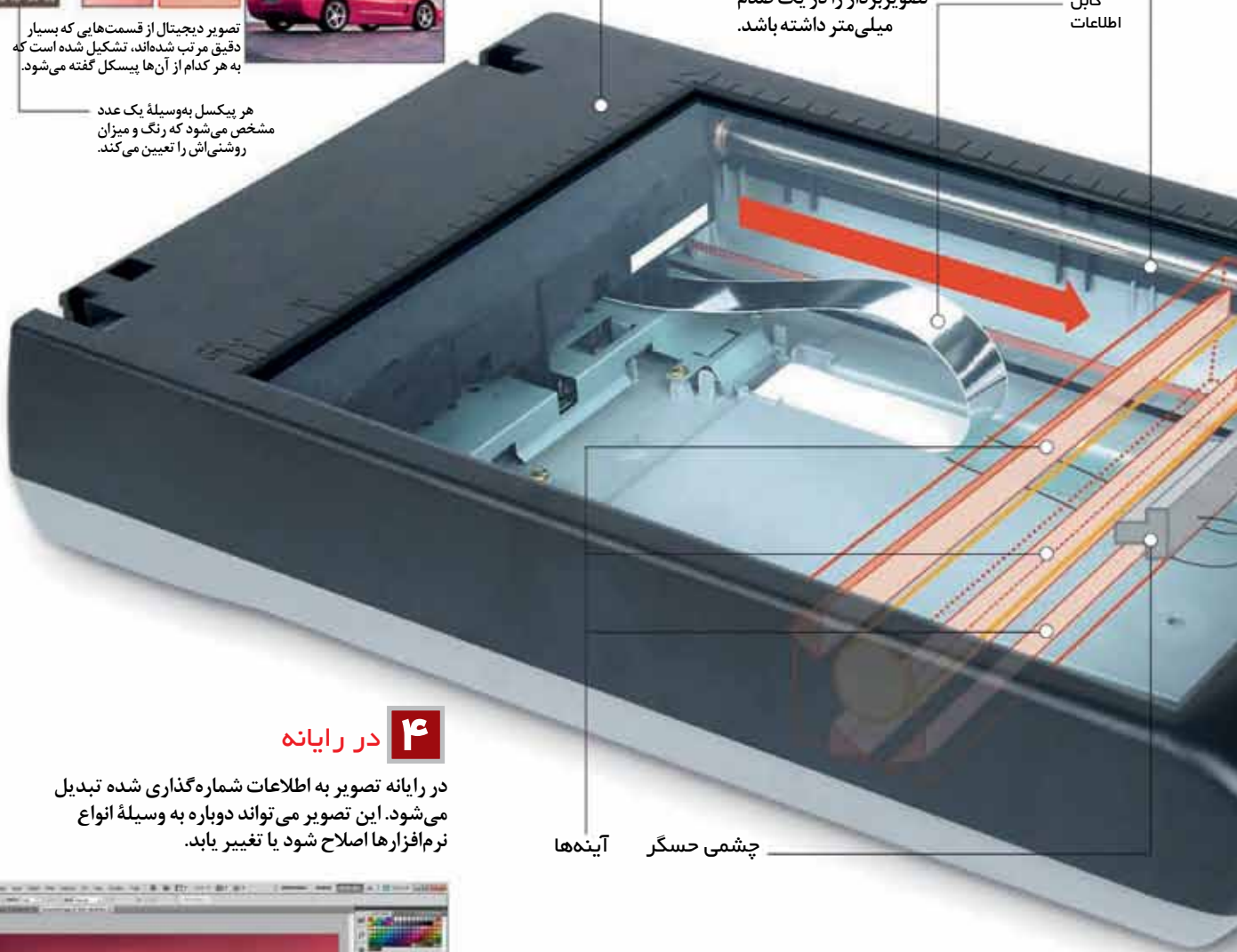
تصویر دیجیتال از قسمت‌هایی که بسیار دقیق مرتب شده‌اند، تشکیل شده است که به هر کدام از آن‌ها پیکسل گفته می‌شود.

هر پیکسل به وسیله یک عدد مشخص می‌شود که رنگ و میزان روشنایی آن را تعیین می‌کند.

موتور حرکتی
موتور حرکتی باید
توانایی حرکت دادن و
متوقف کردن قسمت
تصویر بردار را در یک صدم
میلی متر داشته باشد.

قسمت تصویر بردار
در طول این میله‌های
هدایتگر حرکت می‌کند.

کابل
اطلاعات



۴ در رایانه

در رایانه تصویر به اطلاعات شماره گذاری شده تبدیل می‌شود. این تصویر می‌تواند دوباره به وسیله انواع نرم‌افزارها اصلاح شود یا تغییر یابد.

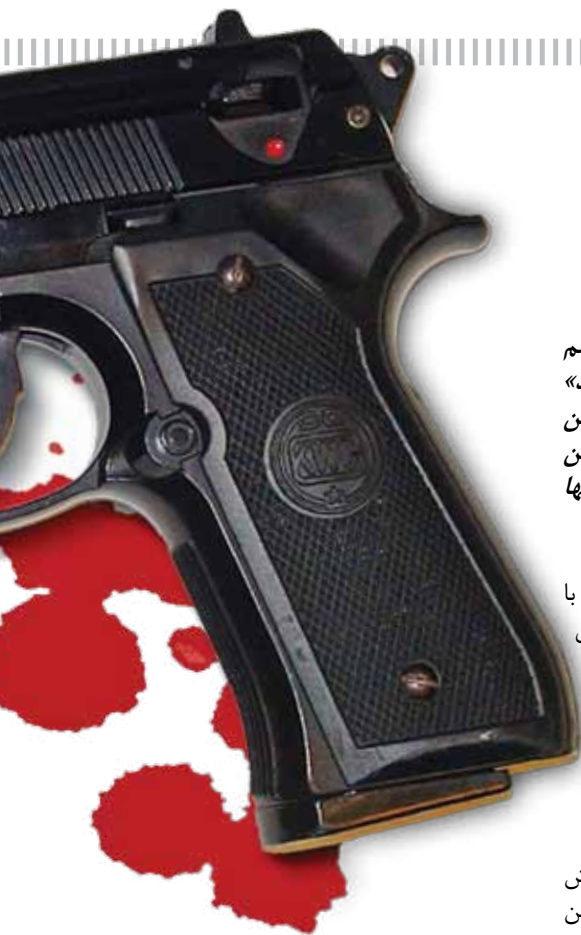


چشمی حسگر
آینه‌ها

گروهی از حسگرها در
تماس با پوست اثر انگشت
را بازسازی می‌کنند.
پوست
حسگرها



اثر انگشت دیجیتالی
اثر انگشت را حسگرهای
الکتریکی بسیار ریزی است که
در تماس با پوست عکس العمل
نشان می‌دهند، می‌سازند.



احتیاط در اعتیاد

معتاد، تریاکی و... برچسب‌های سخت و سنگینی هستند که از شنیدن آن‌ها هم اکراه داریم. اما هیچ‌وقت به این قضیه فکر کرده‌ایم: فردی که حالا به او «معتاد» می‌گوییم، روزی مثل خود ما کاملاً سالم بوده است؟ به این فکر کرده‌ایم که اولین بار چه طور معتاد شده است؟ اصلاً چرا معتاد شده است؟ و در نهایت اینکه ممکن است ما هم روزی خدای ناکرده مثل او بشوئیم؟ بیایید با هم اعتیاد را از ابتدا تا انتها بررسی کنیم. اینکه اصلاً اعتیاد یعنی چه و عواقب گرفتار آن شدن چیست. ۱

استفاده می‌کنند، والدین معتاد و... با وجود این، هستند افرادی که در یکی از این شرایط قرار گرفته‌اند، اما معتاد هم نشده‌اند. پس مهم‌ترین عامل «خود ما» هستیم، نه اتفاقات اطراف ما.

چه موادی، چه خطرانی؟

اسم انواع مواد مخدر کم و بیش به گوش همه ما خورده است. از معروف‌ترین آن‌ها، یعنی تریاک و هروئین، تا تازه‌ترین انواع آن‌ها. می‌خواهیم بیشتر با آن‌ها و اثرهای منفی‌شان آشنا شویم تا بتوانیم بهتر از آن‌ها دوری کنیم. به‌طور کلی مواد مخدر را به چهار گروه تقسیم‌بندی می‌کنند. هر کدام از این گروه‌ها، تأثیر خاصی روی رفتار و حالت‌های فرد دارند:

- **کندکننده‌ها:** این گروه از مخدرها باعث کندشدن فعالیت‌های مغز می‌شوند.
- **تأثیر:** کاهش فشارخون؛ کندشدن ضربان قلب و تنفس؛ ایجاد حالت سستی و خواب‌آلودگی.

نمونه: تریاک، مورفین و هروئین.

- **محرک‌ها:** همان‌طور که از اسمشان پیداست، باعث تحریک سیستم عصبی بدن می‌شوند و آستانه تحریک عصبی را کاهش می‌دهند. می‌توان گفت اثر این گروه نقطه مقابل گروه اول است.
- **تأثیر:** بالا رفتن فشارخون؛ افزایش ضربان قلب و تنفس؛ بی‌خوابی.

نمونه: کوکائین و نیکوتین.

- **مخدرهای استنشاقی:** این مواد مخدر استنشاقی هستند. به این ترتیب که فرد معتاد این مواد را از طریق تنفس

اول درباره دو کلمه توضیح بدهم؛ چون گاهی این دو کلمه که معنی تقریباً مشابهی دارند، باعث می‌شوند ما از روی رفتارهای یک شخص به اشتباه او را «معتاد» بدانیم.

- **اعتیاد:** اگر فردی به لحاظ «ذهنی» و «رفتاری» به انجام کاری عادت پیدا کند، به شکلی که «تواند» روی خواسته خود کنترل داشته باشد، معتاد شده است. او نمی‌تواند بدون کمک دیگران اعتیادش را ترک کند. مثلاً مصرف مواد مخدر، اعتیاد به مواد است.

- **عادت:** اگرچه ریشه دو کلمه عادت و اعتیاد یکی است، اما با یکدیگر تفاوت دارند. عادت کردن فرد به یک رفتار، «ارادی» است و شخص می‌تواند با اراده خودش، انجام آن را متوقف کند یا ادامه دهد. او برای کنار گذاشتن رفتارش به کمک دیگران نیازی ندارد. برای مثال، انجام بازی‌های رایانه‌ای عادت است. نکته‌ای که فراموش نمی‌کنیم این است که اگر عادت کردن به انجام کاری از اراده ما خارج شود، می‌تواند به اعتیاد تبدیل شود.

از کجا می‌آید؟

موارد متفاوتی را مسبب گرایش به اعتیاد می‌دانند؛ مواردی مانند مشکلات فردی، مشکلات خانوادگی، تجربه یک شکست در زندگی، ساختار شخصیتی فرد، مشکلات اقتصادی، نامناسب بودن ساختار فرهنگی - خانوادگی فرد، ناآگاهی از خطرات استفاده از مواد مخدر، ارتباط با دوستانی که از این مواد

وارد بدن می‌کند.
تأثیر: افزایش ضربان قلب؛ سردرد؛ کندشدن انجام فعالیت‌های مغزی و در نتیجه ناتوانی در تشخیص درست.

نمونه: ماری‌جوانا.

- **توهم‌زا:** مصرف این مخدرها باعث بروز حالت‌های هذیانی و توهم می‌شود.
- **تأثیر:** از دست‌دادن حافظه؛ ناتوانی در تشخیص و حالت‌های توهمی؛ لرزش؛ استفراغ؛ تغییر خلق‌وخو.

نمونه: ال.اس.دی و قرص‌های روان‌گردان

از مصرف تا تأثیر

مواد مخدر به همان راحتی که مصرف می‌شوند، به همان سرعت هم می‌توانند روی فرمانده بدن، یعنی مغز اثر بگذارند. البته بسته به اینکه نوع ماده مخدر مصرفی چه باشد، مدت زمان تأثیر آن متفاوت است:

- تزریق در رگ: بین ۱۵ تا ۳۰ ثانیه
- تزریق در ماهیچه: بین ۳ تا ۵ دقیقه
- خوراکی: بین ۲۰ تا ۳۰ دقیقه
- استنشاق: بین ۵ تا ۸ ثانیه



مغز را ویران می‌کنند

گفتیم که هر گروه از این مخدرها چه تأثیری روی بدن دارند. در واقع مغز گیرنده‌هایی دارد که بعد از مصرف هر یک از مخدرها، یک نوع از گیرنده‌ها تحت تأثیر قرار می‌گیرند. این گیرنده‌ها به سه گروه تقسیم می‌شوند:

● تأثیر بر گیرنده‌های اول: مصرف مخدرها اگر روی گیرنده اول اثر بگذارد، باعث کاهش درد و اختلال مغز در فهم و درک درد می‌شود. کاهش فعالیت تنفسی و یبوست از دیگر عوارض است.

در نهایت نیز فرد معتاد می‌شود. ● تأثیر بر گیرنده دوم: باعث کاهش درد و فهم مغز از درد می‌شود. تکرار ادارات تأثیر منفی دیگری است که می‌تواند سبب از بین رفتن آب بدن و در صورت عدم رسیدگی به‌موقع به فرد مصرف‌کننده، سبب مرگ او شود.

● تأثیر بر گیرنده سوم: باعث کاهش احساس درد می‌شود.

می‌شود در امان بود؟

پاسخ به این سؤال هم خیلی راحت است و هم خیلی سخت. راحت، زیرا برای اینکه معتاد نشویم، کافی است کمی هوشیار باشیم و چند نکته یادمان باشد. و سخت از این نظر که تا چه حد

اراده داریم و همه این نکته‌ها را به‌خاطر می‌سپاریم و به آن‌ها عمل می‌کنیم. پس دقت کنید:

● دور مصرف هرگونه ماده مشکوکی را خط بکشیم.

● از خوردن، آشامیدن و گرفتن هر نوع ماده خوراکی و... از دوستانمان امتناع کنیم.

● به‌راحتی در برابر خواسته‌های دوستانمان «نه» بگوییم. البته گاهی این کار سخت‌ترین کار دنیاست. اما اگر یک‌بار دیگر اثرهای مصرف این مخدرها را بخوانید، حتماً متوجه می‌شوید که «نه» گفتن از خدای ناکرده مرگ راحت‌تر است.

● خجالت نکشیم اگر دوستانمان ما را برای نکشیدن سیگار یا امتحان نکردن هر نوع قرص، دارو، شربت و... مسخره می‌کنند.

● برای رفع مشکلات، هر نوعی که باشد، حتماً راه‌های بهتری از مصرف مواد مخدر وجود دارد. با افرادی که به آن‌ها اطمینان داریم، مشورت کنیم تا راه را نشان دهند.



این شماره:

کاشی

بازسازی بندکشی کاشی



۲

با جاروبرقی لای درزها را تمیز می کنیم.



۳

با استفاده از کاردک، دوغاب آماده شده (مخلوط سیمان سفید و پودر سنگ) را لای درزها می مالیم و صاف می کنیم.



۱

با یک تیغ، بندهای کاشی قدیمی را برمی داریم.

پرکردن درز بین کاشی و کابینت



۱

با یک تیغ دسته دار چسب قدیمی را از سطح جدا می کنیم.

بردن سیاهی‌های روی بندکشی



با استفاده از مواد بندکشی و یا چسب کاشی بندها را پر می‌کنیم.



با یک اسفنج روی بندهای کاشی را می‌شوئیم و آب‌کشی می‌کنیم.



سطح کاشی را با دستمال پاک می‌کنیم.



درز را با چسب آکواریوم پر می‌کنیم می‌توانیم در پایان کار با کشیدن انگشت سطح چسب را صاف کنیم و بعد چسب کاغذی را از بالا و پایین جدا می‌کنیم.



یک چسب کاغذی به لبه کاشی و کابینت می‌چسبانیم تا چسب آکواریوم به اطراف نماند.



شرط پروانه شدن

نیست. دست کشیدن از کار و تحصیل و بی‌انگیزگی برای هر کار دیگر، میوه‌های تلخ این احساس آتشین و بی‌سرانجام خواهد بود. از این بدتر حتی گاهی فرد هنگام شکست عاطفی و نرسیدن به فرد روانی می‌شود که به اعتیاد، خودکشی، جنایت، یا حتی قتل طرف مقابل دست می‌زند.

پله‌پله تا سقوط

متأسفانه برخی دختر خانم‌ها با خودنمایی افراطی، بی‌آنکه خود بدانند پیام منحرف کننده‌ای برای مخاطب ارسال می‌کنند. درست است که بسیاری ممکن است تنها بخواهند نگاهی را به خود جلب کنند و حتی تمایلی به برقراری ارتباط آن‌چنانی نیز نداشته باشند، اما مسئله چندان فرقی نمی‌کند. آن‌ها فراموش می‌کنند که ایجاد و تقویت زمینه‌های تحریک‌پذیری و شرایط ناسالم ارتباطی، انگیزه جنسی را تشدید می‌کند.

پس این خطر برای آنان وجود دارد که گرفتار فریب دیگران شوند. چرا که مثلاً رد و بدل کردن نگاه گناه‌آلود، به‌راحتی و ناخواسته ممکن است به مراحل دیگر کشانده شود و با ورود به هر مرحله و عادی‌شدن وضعیت تمایل به برداشتن گام‌های بعدی در سرراشیبی سقوط بیشتر شود.

به عنوان یک اقدام پیشگیرانه، قرآن به دختران و زنان دستور می‌دهد که وقتی در حضور مردان نامحرم قرار می‌گیرند، پوشیده باشند:

باشد، ارزش ویژه‌ای برای زنان ایجاد می‌کند. اما اگر به شکلی افراطی و بدون مدیریت صحیح باشد، مشکل‌ساز می‌شود؛ چرا که خودآرایی بی‌قید و بند، نوعی سطحی‌نگری و توجه افراطی به زیبایی‌های ظاهری را ترویج می‌کند. این امر، ممکن است موجب بروز لغزش‌های اخلاقی و حتی اختلال‌های روانی شود. زیرا وقتی زن با آرایش و بی‌قید در جامعه ظاهر شود، به‌طور طبیعی مورد توجه قرار می‌گیرد و به نحو بیمارگونه‌ای می‌کوشد وضع ظاهری‌اش را به‌گونه‌ای درآورد که بیشتر مورد پسند قرار گیرد.

این‌گونه زنان و دختران ناچارند برای اینکه به‌خیال خود زیباتر شوند، زمان و هزینه زیادی را صرف خودنمایی کنند. با این حال، همواره این دغدغه را دارند که آیا توانسته‌اند در نگاه‌ها بنشینند یا نه. این است که هر روز به تنوع بیشتری در لباس و آرایش و جلوه‌گری روی می‌آورند. به‌عبارتی چون از زندگی درونی غنی برخوردار نیستند، برده پیرامون خود می‌شوند.

میوه‌های تلخ

آنچه گاهی موضوع را پیچیده‌تر می‌کند، آن است که خودنمایی‌های ناسالم چه بسا به وابستگی شدید عاطفی بینجامد؛ رابطه‌ای که غالباً به ازدواج و پیوند نیز ختم نمی‌شود. آسیب‌های روحی و روانی این رابطه‌های ناپایدار بر کسی پوشیده

پیام حکیمانه

قرآن مجید در یک راهکار حکیمانه، به زنان و دختران مسلمان سفارش می‌کند که از پوشش و حجاب استفاده کنند تا به عفت و پاک‌دامنی شناخته شوند و در نتیجه مورد بی‌حرمتی قرار نگیرند [احزاب/ ۳۳].

درست است که میل به دیده‌شدن و غریزه جلوه‌گری در زنان قوی‌تر است، اما این غریزه نیز مثل هر غریزه دیگر به هدایت نیاز دارد و افراط در آن مثل افراط در هر غریزه دیگری نتایج زیانباری خواهد داشت.

طلا، مخصوص زنان

در آموزه‌های اسلامی وجود این میل طبیعی به روشنی پذیرفته شده و نادیده‌گرفتن آن نکوهش شده است. در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که برای زن سزاوار نیست بدون زیور و آرایش باشد؛ حتی اگر یک گردنبند باشد (وسائل، جلد ۴، ص ۴۵۹).

اهمیت زینت‌کردن و آرایش زنان به‌حدی است که پوشیدن بعضی لباس‌ها، مثل لباس ابریشمی و استفاده از طلا برای زیبایی، به زنان اختصاص یافته است. چنانکه امام باقر (ع) فرموده است: خداوند طلا را در دنیا زینت زنان قرار داد و بر مردان حرام کرد (وسائل، جلد ۴، ص ۳۸۰).

بله این میل اگر در محدوده خانواده باشد و برای رعایت حق همسری

به این ترتیب، نظام تربیتی اسلام با محدود کردن زمینه‌های خودنمایی، یعنی اجازه خودآرایی صرفاً در برابر همسر و در مجالس ویژه بانوان، سعی کرده است این میل غریزی را در حدی متعادل نگه دارد تا نشاط فردی و خانوادگی را تضمین کند. به عبارتی شرط پروانه‌شدن و رها شدن از «بردگی خود» واقع‌بینی و دریدن پیله خودنمایی است.

برای زنان نیست، بلکه به مردان نیز اشاره دارد. فقط حجاب آنان شکل متفاوتی به خود می‌گیرد. رعایت حجاب چشمی مردان نیز در امنیت روحی و روانی زنان مؤثر است: «به مردان با ایمان بگو چشم‌های خود را فروگیرند و عفاف خود را حفظ کنند. این برای آنان پاکیزه‌تر است. خداوند از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است» [نور / ۳۰].

«به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را از نگاه هوس‌آلود فرو گیرند و دامان خود را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار نمایند و روسری‌های خود را به سینه خود افکنند تا گردن و سینه با آن پوشانده شود» [نور / ۳۱].

حجاب برای زنان و مردان
البته حکم مربوط به حجاب تنها تکلیفی



توپ و پین

آشنایی با بولینگ

قدیمی‌ترین شواهدی که از بازی‌هایی مشابه بولینگ به دست آمده، در مقبره‌ای ۵۲۰۰ ساله واقع در کشور مصر یافت شده است. در این مقبره یک سنگ کروی و ۹ سنگ گنبدی شکل یافت شده است که شباهت فراوانی به توپ و پین‌های بولینگ امروزی دارند. با این حال عده‌ای از کارشناسان نیز معتقدند که بولینگ در قرن چهارم میلادی در شمال اروپا شکل گرفت. در این مناطق بازی‌هایی به نام «کگال» یا «کگل اشپیل» وجود داشت که بازیکنان در آن تلاش می‌کردند سنگی کروی را از فاصله حدود ۲۰ متری به سوی هدف‌های سنگی پرتاب کنند.

نحوه بازی

هر مسابقه بولینگ شامل ۱۰ نوبت بازی است که هر یک از آن‌ها «فریم» نام دارد. در هر فریم بازیکن دو فرصت برای انداختن «پین»‌ها دارد. در صورتی که با پرتاب اول بازیکن، تمام پین‌ها افتاد، فریم به پایان می‌رسد برای این حالت (افتادن تمام پین‌ها با یک ضربه) اصطلاح «استرایک» به کار برده می‌شود. اما اگر چند عدد از پین‌ها برای پرتاب دوم باقی بمانند و در دومین پرتاب روی زمین بیفتند، عبارت «اسپیر» به کار برده خواهد شد.

ابزار بازی

توپ: وزن توپ بولینگ حداقل ۲/۷۲۱ و حداکثر ۷/۲۵۷ کیلوگرم است. روی هر توپ بولینگ سه سوراخ تعبیه شده است تا ورزشکار بتواند انگشت شست و دو انگشت دیگر خود را در آن‌ها قرار دهد و آن‌گاه توپ را پرتاب کند. توپ‌ها از موادی همچون پلاستیک، «اورتان»، «رزین» و ترکیبات پیشرفته جدید ساخته می‌شوند. توپ‌هایی که با ترکیبات جدید تولید می‌شوند، «ذره‌ای» یا «حرفه‌ای» نام دارند.

پین: به هدف‌های بازی بولینگ «پین» گفته می‌شود. ارتفاع هر پین ۳۸

سانتی‌متر و قطر آن در قسمت شکم (عریض‌ترین بخش پین) به ۱۱/۵ سانتی‌متر می‌رسد. جنس آن در قدیم از چوب با روکش پلاستیک بود، ولی امروزه پین‌ها را از مواد پلیمری می‌سازند.

وزن آن‌ها حداقل ۱/۴۷۳

و حداکثر ۱/۶۴۰ کیلوگرم است. در پین‌های چوبی حداکثر اختلاف مجاز وزن ۱۱۴ گرم است. در صورتی که پین‌ها پلیمری باشند، اختلاف سبک‌ترین و سنگین‌ترین پین نباید بیش از ۵۶/۷ گرم باشد. هر پین شماره مخصوص به خود را دارد و پین‌ها به شکلی قرار داده می‌شوند که تشکیل یک مثلث متساوی‌الاضلاع را بدهند. فاصله مرکز دو پین هم‌جوار از یکدیگر ۳۰ سانتی‌متر است و شکل قرار گرفتن پین‌ها به این صورت است:

۷	۸	۹	۱۰
۴	۵	۶	
۲	۳		
۱			

کفش بولینگ: مهم‌ترین ویژگی کفش بولینگ، داشتن کف‌های از جنس چرم است. این کف سبب می‌شود که علاوه بر حفظ تعادل، ورزشکار هنگام جلو رفتن و پرتاب توپ به راحتی سر بخورد و فشار کمتری به کمر و زانوهای او وارد شود.

محدوده بازی بولینگ

ورزش بولینگ در مسیری باریک که «لاین» نام دارد، برگزار می‌شود. پهنای مسیر ۱/۰۷ متر است و قسمت طولی آن از سه بخش مجزا تشکیل شده است:

● محل قرار گرفتن بازیکنان

بازیکن در فاصله ۴/۵ متری می‌ایستد و به سمت جلو گام برمی‌دارد تا توپ را به سمت پین‌ها پرتاب کند. در این بخش سه خط موازی به صورت نقطه‌چین رسم

بولینگ در ایران

اولین باشگاه بولینگ در ایران در منطقه «سعادت آباد» تهران و در سال ۱۳۴۳ ه.ش تأسیس شد. این باشگاه «بولینگ تهران» نام داشت و دارای ۱۰ خط (مسیر بازی) بود. دو سال بعد باشگاه «بولینگ عبده» افتتاح شد. مالک این باشگاه، ۲۰ خط مجهز را از شرکت برونزویک خرید تا باشگاه او به یکی از اولین باشگاه‌های ۲۰ خطی بولینگ در آسیا بدل شود. بعدها این باشگاه در رشته‌های دیگر نیز توسعه یافت و همگان تیم‌های این باشگاه را با نام «پرسپولیس» شناختند. ایران در سال ۱۳۴۸ به عضویت فدراسیون جهانی بولینگ درآمد و در سال ۱۳۵۳ به نخستین افتخار بین‌المللی خود دست یافت. کامبیز کیانی عنوان سوم بولینگ جهان را به خود اختصاص داد. کشورمان در سال ۱۳۵۵ میزبان مسابقات جهانی بولینگ بود و پس از یک تعطیلی ۱۰ ساله (۱۳۶۷-۱۳۵۷) در همه فعالیت‌های این رشته، بولینگ مجدداً فعالیت خود را از سر گرفت.



اتوماتیک ۱۰ پین را در محل‌های مشخص شده قرار می‌دهد.

اصطلاحات

اسپیر: پین‌های آزادی که با دومین پرتاب نیز روی زمین ریخته نمی‌شوند. در جداول بولینگ، اسپیر را با علامت «/» نشان می‌دهند.

میس: عدم موفقیت در زدن پین‌ها. علامت اختصاری میس «-» است. **تپ:** بر زمین نیفتادن یکی از پین‌های سمت چپ که معمولاً شماره آن بین ۷ تا ۱۰ است. علامت اختصاری تپ «T» است.

چاپ: اگر در اولین پرتاب خود ۹ پین را روی زمین بیندازیم و در دومین پرتاب هم موفق به انداختن تنها پین باقی‌مانده نشویم، «چاپ» صورت گرفته که علامت اختصاری آن «C» است.

شده‌اند که بازیکن می‌تواند محل ایستادن و حرکت خود را به سمت جلو با توجه به این نقطه‌چین‌ها مشخص کند.

● لاین بازی

طول این بخش ۱۸/۵ متر است. بازیکن باید توپ را در این بخش رها کند تا به سمت پین‌ها برود. نواری به ضخامت یک سانتی‌متر قسمت قرار گرفتن بازیکنان را از لاین بازی جدا می‌سازد. این نوار، «نوار خطا» نام دارد. اگر بدن بازیکن از این خط بگذرد و وارد لاین بازی شود، خطا به حساب می‌آید. روی لاین بازی نقطه‌ها و فلش‌هایی وجود دارند که «نقطه‌چین هدایت» نام دارد. پرتاب توپ از روی این نقاط می‌تواند در انداختن پین‌های بیشتر به ورزشکار کمک کند.

● محل قرارگرفتن پین‌ها

طول این بخش دو متر است و زیر آن دستگاهی قرار دارد که به صورت

آیا می‌دانید؟!
در بولینگ حدود ۱۲۰ مفصل و ماهیچه بدن فعال می‌شوند و به همین دلیل قبل از هر مسابقه و تمرین حتماً باید از نرمش‌های کششی برای «گرم کردن بدن» استفاده کرد. همچنین در پایان تمرین و رقابت نیز باید حرکات کششی مخصوصی را برای «سرد کردن بدن» انجام داد.

دهه ۱۹۳۰

کشف قدیمی‌ترین آثار مشابه بازی بولینگ در مصر باستان.

اواخر قرن ۱۹

تأسیس اولین فدراسیون بولینگ در ایالات متحده با نام «انجمن ملی بولینگ».

۱۸۱۸

نخستین کتاب درباره ورزش بولینگ به چاپ رسید. این کتاب «به سوی هدف» نام داشت و در آمریکا منتشر شد.

۱۹۷۶

میزبانی ایران در مسابقات جهانی بولینگ.

۱۹۱۴

شرکت «برونزویک» تأسیس شد. یک قرن است که این شرکت لوازم ورزش بولینگ را تولید می‌کند.

۱۸۴۱

قدیمی‌ترین قوانینی که در آن، تعداد هدف‌ها (پین‌ها) ی بازی بولینگ ۱۰ عدد معرفی شد، مربوط به این سال است.

ایستگاه شعر

همگی بهترند از آن کس
که کند پشت سر سخن چینی

متواضع الاضلاع

طنز در دستگاه اصفهان
اظهار عجز پیش ستم‌پیشه ابلهی است
اشک کباب باعث طغیان آتش است

صائب تبریزی

هی نرمش انعطاف دست و گردن
تمرین ز بار فیکس بالارفتن
یک سال تمام زنگ ورزش بودیم
در حسرت فوتبال بازی کردن
:
این دغل دوستان که می‌بینی،
مکسانند گرد شیرینی،

خاطرات دانش‌آموزی که بختش خوابیده بود

شنبه

پاشو که این همه سال مرا بیچاره کردی. بخت چشم‌هایش را مالید و گفت: «چه کار داری؟» گفتیم: «اول به سؤالاتم جواب بده و بعد دنبالم بیا.» سؤالاتم را پرسیدم و شاد و خندان به راه افتادم. توی راه ماهی خانم را دیدم. ماهی خانم پرسید: «پیدایش کردی؟» گفتیم: «اره، ولی اول باید به من قول بدهی که با من ازدواج کنی تا دواي دردت را به تو بگویم.» ماهی خانم گفت: «حالا بگو تا ببینیم.» گفتیم: «توی دماغت یک لعل گیر کرده، باید بروی پیش جراح تا آن لعل را خارج کند. حالا با من ازدواج می‌کنی؟»

ماهی خانم کمی فکر کرد و گفت: «نه، چون اگر دماغم را عمل کنم، زیبا می‌شوم. در ضمن با پول لعل جهیزیه مفصلی برای خودم تهیه می‌کنم و گونی گونی خواستگار برایم پیدا می‌شود. چرا زن تو یک لاقبا بشوم؟» هرچه التماس کردم به گوش ماهی خانم نرفت.

پنجشنبه

امروز هم شاد و خندان به راه خودم ادامه دادم. رفتم و رفتم تا به نامزد انتخابات رسیدم. نامزد پرسید: «چاره کار مرا پرسیدی؟» گفتیم: «تو زن هستی و چاره کار تو این است که با یک مرد ائتلاف کنی تا رأی بیاوری. با یک مردی که بختش بیدار باشد. من حاضرم با تو ائتلاف کنم.»

نامزد ابرو درهم کشید و گفت: «ای ضد زن! اولاً ما زن‌ها به تنهایی قادریم تمام کارهایمان را انجام بدهیم و به هیچ مردی نیاز نداریم. ثانیاً تو اصلاً قیافه فتونیک نداری و باعث شکسته شدن رأی من خواهی شد. ثالثاً چهره شناخته شده یا ورزشکار و مردمی نیستی.» و رفت.

جمعه

امروز به خانه رسیدم. دوباره توی آسانسور گیر کردم و طنزنویس دوباره نجاتم داد. طنزنویس پرسید: «بخت را دیدی؟» گفتیم: «اوهوم. طنزنویس گفت: «دواي درد مرا هم پرسیدی؟» گفتیم: «باید دنبال آدم بخت برگشته‌ای باشی که هیچ ارگان، سازمان یا حزبی از او حمایت نکند.» طنزنویس گفت: «خب سر راه چه اتفاقی برایت افتاد؟» سیر تا پیاز ماجرا را برای طنزنویس تعریف کردم. طنزنویس گفت: «آها گرفتم، بایست که سوزه از تو بهتر پیدا نمی‌شود!»

جمعه هفتم بعد

امروز بختم که بیدار شده بود و پشت سرم می‌آمد، بالاخره رسید و بعد از اینکه طنزنویس خاطراتم را نوشت، به شهرت رسیدم و به چهره مطبوعاتی تبدیل شدم و خلاصه کارهای شدم. در این میانه طنزنویس بدبخت شد و لذا از نوشتن این مطلب پشیمان شد!

سجاق قفلی

یکشنبه

امروز از خانه بیرون زدم تا بروم بختم را بیدار کنم. پایم را که از خانه بیرون گذاشتم، طبق معمول توی آسانسور آپارتمان گیر افتادم. بعد از کلی داد و بیداد، طنزنویسی که همسایه‌مان بود به فریادم رسید و از آسانسور درم آورد. گفت: «ای بد پیشانی، تو که همیشه توی این آسانسور گیر می‌افتی، بیا و از پله‌ها رفت‌وآمد کن. حالا کجا می‌روی؟» گفتیم: «می‌روم بختم را بیدار کنم.» طنزنویس گفت: «تو را به خدا، اگر پیدایش کردی به او بگو طنزنویس سلام رساند و گفت: چند وقتی است سوزه‌ای برای نوشتن پیدا نمی‌کنم. به مترو و اتوبوس شهری گیر می‌دهم، بعضی ناراحت می‌شوند. درباره آپارتمان‌سازی و برج‌سازی می‌نویسم، عده‌ای دلگیر می‌شوند. بگو من چه کار کنم؟» گفتیم: «باشد» و به راه افتادم.

دوشنبه

امروز هم به دنبال بختم به راه افتادم. رفتم و رفتم تا در راه یک نامزد انتخابات را دیدم. نامزد پرسید: «کجا می‌روی؟» گفتیم: «می‌روم بختم را بیدار کنم.» نامزد گفت: «حالا که تو این راه را می‌روی، از قول من هم بپرس چرا من در تمام انتخابات برگزار شده در سطح کشور شرکت کرده‌ام و در همه آن‌ها شکست خورده‌ام؟» گفتیم می‌پرسم.

سه‌شنبه

امروز در راه پیدا کردن بخت به یک خانم که اسمش ماهی بود و از بزرگی دماغ به شدت رنج می‌برد، برخوردیم. ماهی خانم از من پرسید: «کجا می‌روی؟» گفتیم: «می‌روم بختم را بیدار کنم.» ماهی خانم گفت: «اگر دیدیش بپرس چرا من این دماغم را تا به حال ده بار عمل کرده‌ام، ولی درست نمی‌شود؟» قبول کردم و به راه افتادم.

چهارشنبه

امروز به پشت قلّه دماوند رسیدم. دیدم یک نفر خوابیده و خر و پفش هواس. بیدارش کردم و پرسیدم: «تو کیستی؟» گفت: «بخت تو.» گفتیم

بلوغ زودرس ۱

بزازفسکی

مامان بزی: خسته نباشی بابا بزی، یه کافی یونجه تازه دم برات آوردم با پولکی بخوری سرحال بیای.

بابا بزی: سپاسگزارم همسر مهربانم. همین که تو را نگاه می کنم تمام خستگیم مرتفع می شود. تو خودت قند و نباتی بزبری من.

مامان بزی: زشته مرد، این حرفا واسه بچه هایی که دارن داستانونو می خونن بدآموزی داره!

بابا بزی: آری، درست می فرمایید. من از تمامی خوانندگان گرمای پوزش می طلبم.

مامان بزی: راستی، جدیداً به رفتار منگول دقت کردی؟ یه جورى شده. تا چند وقت پیش از صبح تا شب یه دم تو طویله بعب می کرد. مغزو بنا گوشمونو می خورد. اما یه هفته است وقتی از مدرسه برمی گرده سریع می ره تو آغوش، هدفن رو می ذاره تو گوشش و هزار بار آهنگ «شیدرم درد منو دیگه دوا نمی کنه» رو گوش می ده. من نگرانم شدم.

بابا بزی: کارهایش توجه مرا نیز به خود جلب کرده است. مصرف آب یونجه اش (جهت جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم نوعی دلستر محلی است!) زیاد شده. دیروز در آخورش یک چیپس گذاشتم. امروز دیدم پاکتش را خورده و چیپس ها را دور انداخته است. قبلاً وقتی از سرکار برمی گشتم به استقبال من می آمد تا کمی به لهجه ام بخندد. اما امروز وقتی مرا دید، در جواب سؤال خوبی بزغاله ام؟ جواب داد: حال همه ما خوب است، اما تو باور نکن!

مامان بزی: نکته آنفولانزای انسانی یا افسردگی گرفته؟

بابا بزی: شاید هم تپاله می کشد. اگر در دام بزغاله های ناباب افتاده باشد چه؟ افسوس منگولم از دست رفت.

مامان بزی: البته امکان داره بلوغ زودرس هم تأثیر داشته باشه. همسایه گوسفندمون می گفت یه مدتی پشیم برمش بی دلیل می ریخته، بردن دامپزشک گفته به خاطر بلوغ زودرسه.

بابا بزی: بلوغ زودرس دیگر چه مرضی است؟ یعنی از تب بر فکی بدتر است؟ **مامان بزی:** نه، خطرناک نیست. همه اش به خاطر این یونجه های هورمونی که به خوردمون می دن. حتی منم بعضی وقتا صدام دورگه می شه، حبه انگور بهم می گه صدات شبیه آقا گرگه است!

بابا بزی: شاید کاه های چینی هم بی تأثیر نباشد. آن قدر بی کیفیت هستند که مزه باقالی پلو با گوشت گوساله می دهند. حال باید چه کار کرد؟

مامان بزی: برای کاه چینی؟

بابا بزی: خیر، برای منگول.

مامان بزی: نگران نباش. خودم باهاش صحبت می کنم ببینم مشکلمش چیه. کافیه، یونجه تو بخور از دهن افتاد.

ادامه دارد...



م. مریا

داستانک

ترافیک

لباس عافیت به تنم گریه می کرد و فامیل برای من. پاشویه بی اثر بود. قرص ها و آمپول ها جواب نداد. درجه تبم آن قدر بالا بود که دست دکتر اورژانس هم نرسید آن را پایین بیاورد. خیابان ها شلوغ بود و انگار همه چیز دست به دست هم داده بود تا نرسیم. به بیمارستان که رسیدیم، جان سالم به در بردم. انگار عزرائیل هم با آمبولانس در ترافیک گیر افتاده بود.

م. مریا

کاریکلماتور

● زلزله

● حرمت بناهای پیر را نگه نمی دارد.

● غزل خدا حافظی

● همه آدم ها را شاعر می کند.

● دل ریش

● به سبیل دود دادن نیازی ندارد.

● عاقبت

● در زندگی

● رخ در خاک می کشیم.

م. سربه هوا

● گریه خوش بخت دونل موش ها را تماشا می کرد.

● آمدن پیش در آمد رفتن است.

● آنکه از دیوار تو می آید، در را گم کرده است.

● تبر برای درخت ها سخنرانی می کرد.

● کلمه منزوی ناشناخته باقی می ماند.

حق تقدم

نیازمندی های دانش آموزی!

اکازیون

چند عدد نیمکت نو، فاقه هر گونه کنسده کاری (اعم از یادگاری، تقلب و اشعار پشت کامیونی)، با میخ های بیرون نزده، جامیزی قر نشده، کاملاً «سایلنت» و بدون صدای جیر جیر، آن هم همزمان با هر بار دم و بازدمان آرزوست!

بچه های یک کلاس با شلوارهای پاره و دیسک کمر پیشرفته تا نخاع!

اولیور توریست

امثال و حکم من در آوردی

پول سرمایه ملی است، در نگهداری آن کوشا باشید. (کیف پول فروش)

حکمت میز را

کنکور رشد

سؤال: آیا تلفن همراه برای دانش‌آموزان خوب است؟

الف) بله، البته با هندزفری مخفی.
ب) برای بیدار شدن صبح، بله و خیر!
ج) با پیشرفت فناوری بهتر هم می‌شود.
د) در هند یا ایران؟!

خبر: استفاده دانش‌آموزان از سرویس‌های خصوصی بدون هماهنگی مدارس ممنوع شد.

نکته امتحانی: به این می‌گویند اقدام قاطعانه!
بیت الحاقی: نگار من که به مکتب برفت و خط بنوشت! اگر چه دیر رسیده ولی هماهنگ است!!
پیشنهاد وارده: اصلاً چه‌طور است از این به بعد قبل از خریدن خانه جدید توسط والدین، دانش‌آموزان تأیید مدرسه را بگیرند؟

سؤال: اگر سرویس دانش‌آموزان بدون هماهنگی مدرسه حرکت کنند...

الف) الهی چرخش پنجر شود.
ب) آن وقت خدای نکرده این شبهه پیش می‌آید که مسئولین مدارس در زمینه حمل‌ونقل دانش‌آموزان خود هیچ‌کاری نمی‌کنند!
ج) این‌طوری مدارس هیچ‌گونه مسئولیتی را به‌عهده نمی‌گیرند. (نه که قبلاً خیلی مسئولیت به‌عهده می‌گرفتند!)
د) الف و ب صحیح است.

خبر: بعضی مدارس در کشور به‌خاطر به‌حد نصاب نرسیدن تعداد شاگردان تعطیل می‌شوند.

نکته: آدرسشان را نگفتی!
بیت: به دانش‌گرای و بدو شو بلند/ ولی لااقل ده تا باید بشند!
نتیجه فلسفی: به این ترتیب دکتر و مهندس شدن ما علاوه بر سعی خودمان، نیازمند همت هم کلاسی‌هایمان هم هست!

سؤال: توماس آلا ادیسون چه کسی بود؟

الف) کسی که برق را اختراع کرد تا به روستاهای دورافتاده بکشند تا بچه‌ها از نعمت دیدن تلویزیون که خیلی سریال‌های آموزنده پخش می‌کند، محروم نشوند.
ب) کسی که برای رفتن به کلاس‌های به‌حد نصاب رسیده، توی قطار از مأمور کتک خورد!
ج) یکی از اهالی روستایی دورافتاده بود که به‌خاطر به‌حد نصاب نرسیدن، درس نخواند و تا آخر عمر به‌خوبی و خوشی توی مزرعه کار کرد!
د) در تکمیل گزینه «ج»: هیچ‌چی هم اختراع نکرد!

خبر: در یکی از ایالات هند، استفاده دانش‌آموزان از موبایل ممنوع شد.
نکته: «موبایل» نه، «تلفن همراه»! لااقل نصفش که فارسی است!

بیت مشکل‌دار: نگار من که درس نخواند و خط ننوشت/ به جاش خط موبایلی به نام خود بنوشت!
پیام بهداشتی: بچه‌ها! از فروشندگان دوره‌گرد هله‌هوله و سیم کارت اعتباری نخرید!

لغت معنی

از اون لحاظ

چانه‌زدن: بهترین دلیل بی‌ثباتی حرف‌های بعضی از ما.

چلوکباب: غذای مایه‌داری فقرا!

حال: زمانی که در گذشته برایش

نقشه می‌کشیدیم و در آینده

حسرت تلف کردنش را می‌خوریم.

خدمت: هدف نهایی بعضی پست و

مقام‌های مسئولین؛ باور کنید!

خسونت: همان پاسخ قاطعانه

است.

خواننده: کسی که یک شیر

پاک‌خورده‌ای پیدا شده و بهش

گفته: «تو هم صدات بد نیست ها!»

داروخانه: یخچال همه خانه‌های ما

دانش‌آموز: کسی که برای تحول

در آموزشش، سالی یک‌بار نظام

آموزش را به‌هم می‌ریزند، ولی او

متحول نمی‌شود. پس دوباره نظام

آموزشی را به‌هم می‌ریزند، دوباره

متحول نمی‌شود. دوباره...

دانشمند: آقای رئیس که یک تار

مویش به هزار تا پروفیسور و دکتر

می‌ارزد.

ددر: صنعت گردشگری بچه‌ها!

درگذشت: مردن با آداب و رسوم.

دیه: بهترین ارثیه مرحوم.

ذات: نامرئی‌ترین قسمت انسان

که از مرئی‌ترین عضو هم بیشتر

مورد اظهار نظر قرار می‌گیرد.

ذلت: سازگاری همیشگی با محیط

و زندگی بی‌خطر.

چهارراه

جزوه

آقا جزوه‌تو نده به این و اون می‌برن داغونش می‌کنن می‌آرن. از ما گفتن بود.

جزوه‌هایی همه خوشگل همه چون باقلوا
کپی از تک‌تکشان حکم طلا داشت! طلا!
تا ببینند رخ (!) دفتر زیبای مرا
آنکه در مدت یک ترم نمی‌شد پیدا
و اگر جزوه به آن‌ها بدهم واویلا!
صفحاتش همگی گم شده و پخش و پلا
زخمی از لکه‌چای است و اضافات غذا
دوستان گل من البته حتی به شما

سعید طلایی

بنده یک جزوه‌نویس متبحر بودم
جزوه‌کل دروس از عربی تا ورزش
آخر ترم همه در به‌در من بودند
از صمیم دلش احوال مرا می‌پرسید
من اگر جزوه خود را ندهم نامردی است
دفترم می‌رود و تا که به دستم برسد
پاره‌های تن من پاره شوند و تنشان
عهد کردم که دگر جزوه خود را ندهم

خرمگس در تندباد

این عددها کرده من را کیش و مات
دور بازوی الاغ و فیل را
طول راه زاهدان-چالوس را
طول درمان جزامی با پماد
همچنین پهنای نان بربری
خالی از هرگونه استعداد شد

سیدامیر سادات موسوی

کلهام پر گشته‌است از حفظیات
حفظ کردم طول رود نیل را
حفظ کردم حجم اقیانوس را
طول عمر خرمگس در تندباد
جرم مریخ و زمین و مشتری
کله من مخزن اعداد شد



خدا حافظ حیات وحش!

فعالیت‌های ما انسان‌ها به نابودی بسیاری از جانوران دوست‌داشتنی و مفید کمک می‌کند. تخریب جنگل‌ها و کمک به بیابان‌زایی، آلودگی محیط و بهره‌برداری بیش از حد از منابع طبیعی به نابودی زیستگاه‌ها می‌انجامد و زندگی گونه‌های جانوری را به خطر می‌اندازد. «اتحادیه بین‌المللی حفاظت» هر چند سال یک‌بار فهرستی از گونه‌هایی را که در سراسر جهان در خطر انقراض قرار دارند، منتشر می‌کند. در این فهرست که «فهرست سرخ» نام دارد، تعدادی از جانوران ایران هم وجود دارند.!

نابودی ماهی‌ها

ماهی‌ها زیر آب زندگی می‌کنند. بنابراین، بررسی وضعیت آن‌ها بسیار دشوارتر از جانوران و گیاهان خشکی است. اما به‌تازگی اعلام شده است که ۱۱۷۳ گونه ماهی در خطر نابودی قرار گرفته‌اند. مثلاً ماهی‌های خاویاری داد‌اند که جمعیت ماهی، شیپ و تاس ماهی در سال‌های اخیر در ایران بسیار کاهش یافته است و آن‌ها در معرض انقراض‌اند.



دوزیستان در خطر

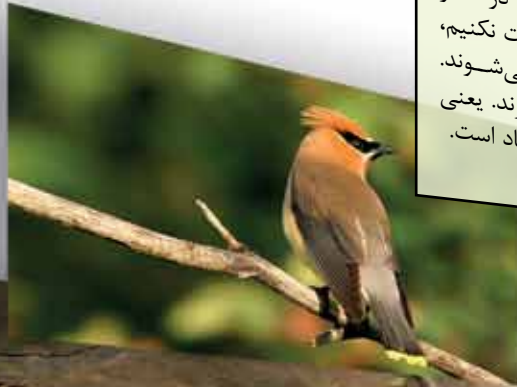
دوزیستان بیشتر از دیگر مهره‌داران در خطر انقراض‌اند. در ۳۰ سال گذشته گزارش‌هایی از نابودی شمار بسیاری از دوزیستان کره زمین در نقاط متفاوت جهان منتشر شده است. مثلاً یکی از دوزیستان کمیاب ایرانی که شدیداً در دوزیستان قرار دارد، سمندر لرستانی خطر انقراض قرار دارد و دشمن طبیعت است. عده‌ای سودجو و فروش در داخل یا خارج ایران، صید می‌کنند و می‌فروشند.

ماهی‌های خوراکی را دریابیم

ماهی‌های خوراکی در خطر ماهی‌گیری بیش از اندازه قرار دارند، چون تعداد ماهی‌هایی که هر سال متولد می‌شوند بسیار کمتر از ماهی‌های صید شده است. البته ماهی‌های آب شیرین در خطر بیشتری قرار دارند، چون آب‌های شیرین کره زمین بسیار محدودند. بسیاری از ماهی‌های آب شیرین مجبورند در برکه‌های کوچک آب زندگی کنند.

پرنندگان در خطرند

تعداد قابل توجهی از پرنندگان ایران در خطر انقراض‌اند. یعنی اگر از آن‌ها حفاظت نکنیم، به‌زودی از بین می‌روند و نابود می‌شوند. برخی دیگر از آن‌ها آسیب‌پذیرند. یعنی احتمال انقراض آن‌ها در طبیعت زیاد است.



نابودی پستان‌داران

دو گونه از پستان‌داران ایران، چندی است که منقرض شده‌اند: ببر مازندرانی به کلی از جهان رخت بر بسته و شیر ایرانی که حداقل در محیط‌زیست خود، یعنی ایران منقرض شده است. در فهرست سرخ به‌جز زیرگونه ایرانی یوزپلنگ آسیایی، خرس سیاه و شیر ایرانی نیز در آستانه انقراض اعلام شده‌اند. تعدادی از گونه‌های پستان‌داران ایران آسیب‌پذیر معرفی شده‌اند: پازن، گاو دریایی، انواع خفاش‌ها، شنگ، سنجابک دم‌موشی، قوچ و میش، فک خزری، زیرگونه ایرانی گور آسیایی نیز در معرض خطر است.



پرنندگان را نجات دهیم

● درنای سپری که بزرگ‌ترین درناست، بدنی کاملاً سفید یکدست دارد و از سیبری به ایران مهاجرت می‌کند، در آستانه انقراض قرار دارد.

● اردک سرسفید از اردک‌های ماهی‌خوار است و منقار آبی رنگ دارد. این پرنده کمیاب که گاه در آب‌های داخلی ایران به تعداد اندک مشاهده می‌شود، در معرض انقراض است.

● کرکس پشت سفید در مناطق باز با درختان پراکنده و زمین‌های کشاورزی اطراف روستاها به تعداد اندک زندگی می‌کند و در آستانه انقراض است.

● جمعیت گیلان‌شاه خال‌دار یا گیلان‌شاه و به تعداد اندک در سواحل خلیج فارس یافت می‌شود، در حال کاهش است و این گونه در خطر انقراض است و جمعیت هوبره در کشور ما رو به کاهش است.

بنابراین این پرنده حلال گوشت که در ایران حمایت شده، ممکن است به‌زودی منقرض شود.



چند عامل کاهش جمعیت دوزیستان

● آلودگی صوتی که نمی‌گذارد صدای جفت‌خواهی وزغ‌ها و قورباغه‌های نر به ماده‌ها برسد.

● ورود جانوران شکارچی به زیستگاه دوزیستان.

● چند تکه‌شدن زیستگاه‌ها به علت دخالت‌های انسان در محیط‌زیست.

● خرابی لایه اوزون و برخورد پرتوهای فرابنفش خورشیدی به بدن برونه دوزیستان.

● آلودگی محیط‌زیست و ورود سم‌های گوناگون به زیستگاه‌های دوزیستان.



پشت بام‌ها شاهدند

از دست‌رفته‌مان و روی زندگی بچه‌هایمان - که هیچ‌وقت او را ندیده بودند - هم حس می‌کردیم.

و حالا خبر دادند شاهین خان مرد. ما می‌توانستیم به هوا بپریم و مثل وقتی که تیم محبوبان گل می‌زند از شادی جیغ بکشیم. می‌توانستیم به چشم‌های هم که مثل ستاره می‌درخشیدند، نگاه کنیم و بگویم کف دست هم. می‌توانستیم دست‌های هم را بگیریم و دور اتاق بچرخیم و حتی ناشیانه برقصیم. اما فقط ساکت نشستیم و حرفی نزدیم.

خبر دادند شاهین خان مرد. ما می‌توانستیم به هوا بپریم و مثل وقتی که تیم محبوبان گل می‌زند، از شادی جیغ بکشیم. می‌توانستیم به چشم‌های هم که مثل ستاره می‌درخشیدند، نگاه کنیم و بگویم کف دست هم. می‌توانستیم دست‌های هم را بگیریم و دور اتاق بچرخیم و حتی ناشیانه برقصیم. اما فقط ساکت نشستیم و حرفی نزدیم.

سخت بود باور کنیم. شاهین خان مرد؟ به همین سادگی؟ آن هم کجا؟ گوشه خرابه، آن سر دنیا؟

کسی باور نمی‌کرد. انگار نمی‌شد شاهین خان به همین سادگی بمیرد. انگار شاهین خان مثل همه آدم‌ها نبود و مرگش نمی‌توانست مثل همه آدم‌ها باشد. حتی انگار نمی‌شد شاهین خان با آن شانه‌های پهن و ابروهای پرپشت اصلاً بمیرد. شاهین خان را سال‌ها از پایین نگاه کرده بودیم و عادت داشتیم از بالا ببیندمان. مردن اصلاً به او نمی‌آمد. حالا، بعد از این همه سال که او را ندیده‌ایم، می‌گویند شاهین خان مرد. کلی طول کشید تا یکی از ما بالاخره بتواند حرف بزند و آن هم فقط با صدایی که انگار از ته چاه درآمده باشد بگوید: «به درک!»

و باز سکوت کردیم و به شاهین خان فکر کردیم و قبری که او را با آن قد و هیكل در خود جا داده است. به شاهین خان و خرابه فکر کردیم و حتی نتوانستیم او را در گوشه خرابه با لباسی به جز کت و شلوار و کراوات تصور کنیم. هر چه کردیم نتوانستیم او را چمباتمه زده در خرابه‌ای کثیف و پرزباله با سر و موی ژولیده تصور کنیم. حتی در پس‌ذهنمان چنین تصویری از شاهین خان نمی‌گنجید.

تصویر مرگ او، با جنازه‌های آماده دفن ارمنی پیش چشم‌هایمان نقش بست. در تابوتی با چوب قهوه‌ای جلاخورده با کت و شلوار و کراوات. وقتی گفتند، وقت شستن و کفن‌پوش کردنش استخوان‌های خشکیده‌اش را شکسته‌اند و صاف کرده‌اند، باور نکردیم. حتی باور نکردیم که لباس‌های پوسیده و شیش‌زده‌اش را پاره کرده‌اند و از تنش درآورده‌اند. گفتیم لابد اشتباه می‌کنند و شاید شاهین خان نبوده. اما سعی کردیم که باور کنیم. این‌طوری شاید دلمان آرام می‌گرفت. انگار تنها آرزویمان باور این محال بود.

شنیده بودیم شب‌های سرد زمستان از هول و هراس یخ‌زدن، سگ‌های خرابه را مثل دختران زیبا بغل می‌گرفته و می‌خوابیده. خودش را نایلون‌پیچ می‌کرده و حتی صورت روی پوزه گرم سگ‌ها می‌گذاشته. این‌ها را چند نفری که به چشم دیده بودند می‌گفتند. دلیلی نداشت دروغ بگویند، هر چند که باز ناباور نگاهشان می‌کردیم.

همیشه سایه سنگین بودنش را روی زندگی‌مان، روی جوانی

همان وقت یادمان آمد که شاهین خان چه کرده و چه بر سرمان آورده. این شد که سرها چرخید طرف عکس نادر روی سینه دیوار که نوار سیاهی زاویه‌اش را سه‌گوش کرده بود. بالاخره بغض تک‌تکمان ترکید و آن‌کس که خبر آورده بود، بی‌خبر از همه‌جا فکر کرد ما برای مرگ شاهین خان گریه می‌کنیم.

صورت خشک و خشن شاهین خان با سبیل‌های پرپشت که حالا باید سفید شده باشد، آن سر دنیا رفت زیر خاک، تا این‌جا خاطرات تلخ و خفته ما از زیر خاک بیرون بیاید. شاهین خان از آن عوضی‌های نفرت‌انگیزی بود که ما در خلوت شب‌های توی پشه‌بندمان هم نمی‌توانستیم به خودش، به خدمتکارش و حتی به سگش فحش بدهیم. تا صبح روزی که دیدیم روی دیوار خانه شاهین خان که به‌نظر دژ می‌آمد، کسی شعاری نوشته و حتی آن‌قدر فرصت داشته که دور حروف «مرگ بر شاه» را که با ذغال نوشته بود، با گچ پر کند. آن روز انگار هیچ‌چیز دیدنی‌تر از آن خط سیاه و سفید روی دیوار خاکستری خانه شاهین خان نبود. اهالی محل با شوقی پنهان خط خوش مرگ بر شاه را به هم نشان می‌دادند و برای آن‌ها که ندیده بودند تعریف می‌کردند.

هیچ‌کس نپرسید چه کسی چنین جرئت داشته. شاید چون هرکس دوست داشت دیگری فکر کند او این را نوشته و هرکس می‌پرسید، ثابت می‌کرد پس او نبوده که این را نوشته؛ که اگر او بود این را نمی‌پرسید. هیچ‌کس نپرسید و هرکس حتی سعی کرد که گمان‌ها را به طرف خود بکشانند.

آن روز خانه شاهین خان برای ما حکایت نمایش‌های روح‌وضی را داشت. نیم‌خیز شده بودیم روی پشت‌بام روبه‌روی خانه شاهین خان و چانه‌هایمان را گذاشته بودیم لبه پشت‌بام و خیره شده بودیم به خانه او.

اگر کسی از پایین نگاهمان می‌کرد، تعدادی سر می‌دید که به ردیف چیده شده‌اند لب‌های پشت‌بام؛ سربایی با چشم‌های براق و دهانی باز شده به خنده‌ای کودکانه. در پس‌ذهنمان یکی‌یکی

را می آورد، چیزی بگوید که دختر با دندان های سفید یکدست بخندد. بعد شوfer ماشین سیاه را که برق انداخته، می آورد جلوی در ورودی ساختمان و شاهین خان پاشنه کفش را ور می کشد و می نشیند روی صندلی عقب.

و بعد دیدیم که در دو لنگه خانه شاهین خان، درست کنار خطنوشته سیاه و سفید روی دیوار باز شد و ماشین بیرون آمد. سرهای ردیف روی دیوار را پنهان کردیم و بعد تا زیر چشمها بیرون آوردیم. خیره شدیم به شاهین خان که محکم کوبید روی شانه شوfer و شوfer ماشین را ایستاند و شاهین خان پیاده شد. ایستاد درست رو به روی دیوار، آن طور که ما از روی این طرف تنه اش، «مرگ» را می دیدیم و از آن طرف «شاه» را. بعد شاهین خان، همان طور خونسرد برخلاف تصور ما، بدون اینکه صورتش رنگ ذغال شود یا رنگ گچ، به خدمتکاری که لنگه های

در را می بست چیزی گفت، سوار شد و ماشین راه افتاد. کمی بعد که تن های دمر خوابیده مان را از روی پشت بام بلند کردیم و ناراضی از نمایش روحوضی سر زانوهایمان را تکاندیم، دیدیم که خدمتکار با سطلی آب و کف آمد، شاه و مرگ را درهم آمیخت و شست و چلاند توی سطل.

روز بعد جمله ای طولانی تر روی دیوار نوشته شده بود. این بار خود نوشته با گچ بود و حاشیه اش ذغالی. هر کس که بود، مثل نقاشی که تابلویی را با عشق کشیده باشد، هنر خرج کرده بود و به نوشته اش شکل داده بود. روز بعد جمله ای دیگر. حروف یکی در میان سیاه و سفید و روز بعد کاریکاتوری جلوی نوشته. و شبی که توی پشه بند خوابیده بودیم و آرزو می کردیم که کاش ما، او بودیم که هر شب در تاریکی پا به کوچه می گذارد و دیوار خانه شاهین خان را خط خطی می کند، از کوچه صدای فریادی آمد. خیز برداشتیم سمت لبه پشت بام. کسی می دوید. روشنائی یکی دو پنجره بی خواب تابید توی کوچه. نادر بود که می دوید. هیبت شاهین خان را دیدیم با ریدوشامیر تیره، ایستاده در دهانه در دو لنگه خانه اش. ناگهان با صدای شلیک گلوله، نادر که می دوید، افتاد. خون پاشید روی پیراهن سفیدش. به زور ایستاد. افتاد و دیگر نایستاد. ما ایستادیم و خیره شدیم به دست نادر که می لرزید و هر دم سفیدتر می شد.

قلب هایمان می لرزید. چیزی در درونمان جوشید و فریاد زدیم. صدای نعره های از ته دل ما، از صدای تیرهای هوایی شاهین خان بلندتر بود. گلویمان خشک شده بود و چشم هایمان خیس. به نادر فکر می کردیم و به انگشت های سیاه و سفیدش. چه قدر دوست داشتیم نادر باشیم. آن قدر فریاد زدیم و فریاد زدیم که آخرین تکبیر ما وصل شد به اولین «الله اکبر» اذان صبح. بعد از آن دیگر شاهین خان را ندیدیم و او هم ندید که حجله نادر تا مدت ها از سر کوچه برداشته نشد.

خبر دادند شاهین خان مرد. ما می توانستیم به هوا بپریم و مثل وقتی که تیم محبوب مان گل می زند از شادی جیغ بکشیم. اما ساکت نشستیم و فقط یکی از ما گفت: «به درک!»



تصور می کردیم شاهین خان را که حالا از خواب بیدار می شود. کلاه خواب مسخره اش را از سر برمی دارد و می گذارد روی پاتختی کنار تختش. بعد حتما پرده توری مسخره تری را که دور تختش را گرفته است، پس می زند و از جا بلند می شود. شاید در حرکت لخت و کرختش وقت دست شویی رفتن، پشتش را هم می خاراند. آن وقت بعد از کارش و شستن دست و صورتش و انداختن خلط ته گلویش توی دست شویی بیرون می آید.

سرهای روی پشت بام خیره شده بودند به دیواری که طرحی ذغالی و گچی رویش نقش بسته بود و فکر می کردند به صبحانه ای که زیر آلاچیق آماده بود؛ به کره و مربا و عسل و چیزی که یکی از بچه ها می گفت از شکم ماهی درمی آورند و خیلی خوشمزه است و فقط به معده خان و خان زاده ها می سازد. بعد به دماغ سرهای لبه پشت بام بویی می خورد که معلوم می شود، آن طرف دیوار سیخی گوشه منقل گذاشته می شود و برداشته می شود، ذغالی باد می خورد و دود از سوراخ های دماغی بیرون می زند.

حالا باید وقتش باشد که شاهین خان از پای منقل بلند شود، سرخوش و سرحال لباس بپوشد و به دختر خدمتکاری که کتش

ولادت حضرت
رسول(ص)

۱۰
بہمن

مژدہ آمدنش

راہب خود را فرستادہ بحیرای بزرگ معرفی کرد و گفت کہ از سوی او مأموریت دارد افراد کاروان را بہ صرف ناهار در دیر فرابخواند. این دعوت امری بی سابقہ و افتخاری برای کاروانیان بود. پس شادمان و حیرت زدہ دعوتش را پذیرفتند. ہنگامی کہ مہمانان گرداگرد سفرہ نشستند، بحیرا آنان را نگریست و گفت: «گویا یکی را گذاشتہ و با خود نیاوردہ اید!»

یکی گفت: «جز غلامان، تنہا یک کودک را بہ نگہبانی کالاہا و دارایی ہای خود گذاردہ و با خود نیاوردہ ایم.»

بحیرا از آنان خواست تا او را نیز بیاورند. پس کسی را بہ دنبال محمد فرستادند. بعد از خوردن غذا، در حالی کہ ہمہ سپاس گویان عازم بازگشت بودند، بحیرا محمد و ابوطالب را نگاہ داشت. آن گاہ از نسبت آن دو با یکدیگر پرسید. ابوطالب گفت: «این، پسر من است.» بحیرا گفت: «باید پدر داشتہ باشد. این پسر باید در کودکی پدر و مادر خود را از دست دادہ باشد.»

ابوطالب شگفت زدہ سخن او را تأیید کرد. بحیرا از نام او پرسید. ہنگامی کہ دانست اسمش محمد است، برقی از شادی، از چشمان پیر و خستہ اش جست. پس گفت: «اینک ای محمد، تو را بہ لات و عَزّی سوگند می دہم کہ بہ پرسش ہای من از سرِ راستی پاسخ بگویی.»

محمد گفت: «از لات و عَزّی با من سخن نگو کہ در زمین چیزی را از آن ہا دشمن تر نمی دارم.»

راہب رو بہ ابوطالب گفت: «بہ خدایی کہ جان بحیرا در دست اوست سوگند کہ این، همان کسی است کہ تورات و انجیل مژدہ آمدنش را دادہ اند و پیامبران پیشین، نشانہ ہای او را بیان کردہ اند. او بت ہا را نابود خواہد کرد و پردہ ہای نادانی و کفر و شرک را از برابر دیدگان مردم کنار خواہد زد.»

منبع: رھگذر، رضا.
آخرین فرستادہ، مدرسہ، تہران، ۱۳۸۲.

۱۲ تا ۲۲
بہمن

بہاران خجستہ باد

دہۂ فجر

روزہا و ساعت ہای دہۂ فجر یادآور سرودہای ماندگار و تصنیف ہای شورانگیز و بی تکراند؛ سرودہایی کہ بازگوکنندہ پیام ہای انقلاب و بہترین دریافت کنندہ اندیشہ ہا و آرمان ہای انقلاب بودند. سرودہایی از جنس حرکت، پویایی، جنبش و مردم. اغلب سرودہای انقلابی روزہای بہمن فی البدایہ سرودہ می شدند و در همان روز با آہنگ سازی و یکی دوبار تمرین کردن، ضبط می شدند و فردای همان روز در اختیار مردم قرار می گرفتند. بہ ہمین خاطر ہم از تازگی، طراوت و نوآوری خاصی برخوردار بودند.

ایران ایران

شاعر: افشین سرفراز / آہنگ ساز: فریدون خشنود / خوانندہ: رضا رویگری
مطلع شعر: ایران ایران ایران
مشت شدہ برایوان
ایران ایران ایران
رگبار مسلسل ہا

بہاران خجستہ باد

شاعر: علی بہزاد / آہنگ ساز: کرامت اللہ دانشیان / تنظیم: اسفندیار منفردزادہ
مطلع شعر: ہوا دلپذیر شد گل از خاک بردمید

پرستو بہ بازگشت زد نغمۂ امید
سرودہای ماندگار و تصنیف ہای شورانگیز و بی تکراند؛ سرودہایی کہ بازگوکنندہ پیام ہای انقلاب و بہترین دریافت کنندہ اندیشہ ہا و آرمان ہای انقلاب بودند. سرودہایی از جنس حرکت، پویایی، جنبش و مردم. اغلب سرودہای انقلابی روزہای بہمن فی البدایہ سرودہ می شدند و در همان روز با آہنگ سازی و یکی دوبار تمرین کردن، ضبط می شدند و فردای همان روز در اختیار مردم قرار می گرفتند. بہ ہمین خاطر ہم از تازگی، طراوت و نوآوری خاصی برخوردار بودند.

وحدت

شاعر: سیاوش کسرای / آہنگ ساز: اسفندیار منفردزادہ / خوانندہ: فرہاد مطلع شعر: والا پیامبر (پیامدار) محمد

دیو چو بیرون رود

شاعر: حمید سبزواری / خوانندہ: گروه کُر مطلع شعر: بوی گل سوسن و یاسمن آید
عطر بہاران کنون از وطن آید

روز فناوری فضایی

۱۴ بهمن

سفر به فضا

با پرتاب ماهواره «اسپوتنیک» به فضا، در سال ۱۹۵۷ فصل تازه‌ای در تاریخ بشر آغاز شد. انسان‌ها کم‌کم احساس کردند که سفر به فضا دیگر آرزویی دست نیافتنی نیست. آغاز عصر فضا همراه با خودش فناوری‌های تازه‌ای را به جهان معرفی کرد که حالا دیگر بعضی از آن‌ها در زندگی روزمره ما هم حضور دارند. مثلاً حتماً برایتان عجیب است که بدانید، پلاستیک‌های بسته‌بندی اولین بار در جریان ساخت پوشش‌های بازتاب‌کننده ماهواره‌ها ساخته شدند. یا دستگاه‌های مدرن حساس به دود که برای اطفای حریق استفاده می‌شوند، اولین بار در آزمایشگاه ایستگاه فضایی به کار گرفته شدند. هم‌اکنون ده‌ها هزار فراورده جانبی از صنعت فضایی وارد زندگی ما شده‌است که بعضی از آن‌ها در پزشکی استفاده می‌شوند.

کشور ما نیز مدتی است که به جمع کشورهای فضایی پیوسته‌است و متخصصان فضایی ما هر روز در فکر برداشتن گام تازه‌ای هستند. قصد «سازمان فضایی ایران» این است که مرحله‌های متفاوت را تا فرستادن انسان به فضا، یک به یک پشت سر بگذارد.

شاید خود شما اولین فضانوردی باشید که توسط سازمان فضایی ایران به فضا فرستاده می‌شود.



ميلاد امام جعفر صادق(ع)

۱۰ بهمن

دانایی

امام صادق(ع): «کسی که بدون بصیرت و دانایی به کاری دست می‌زند مانند مسافری است که در بیراهه می‌رود او هر قدر بر سرعت رفتن خود می‌افزاید به همان نسبت از جاده دورتر می‌شود.»

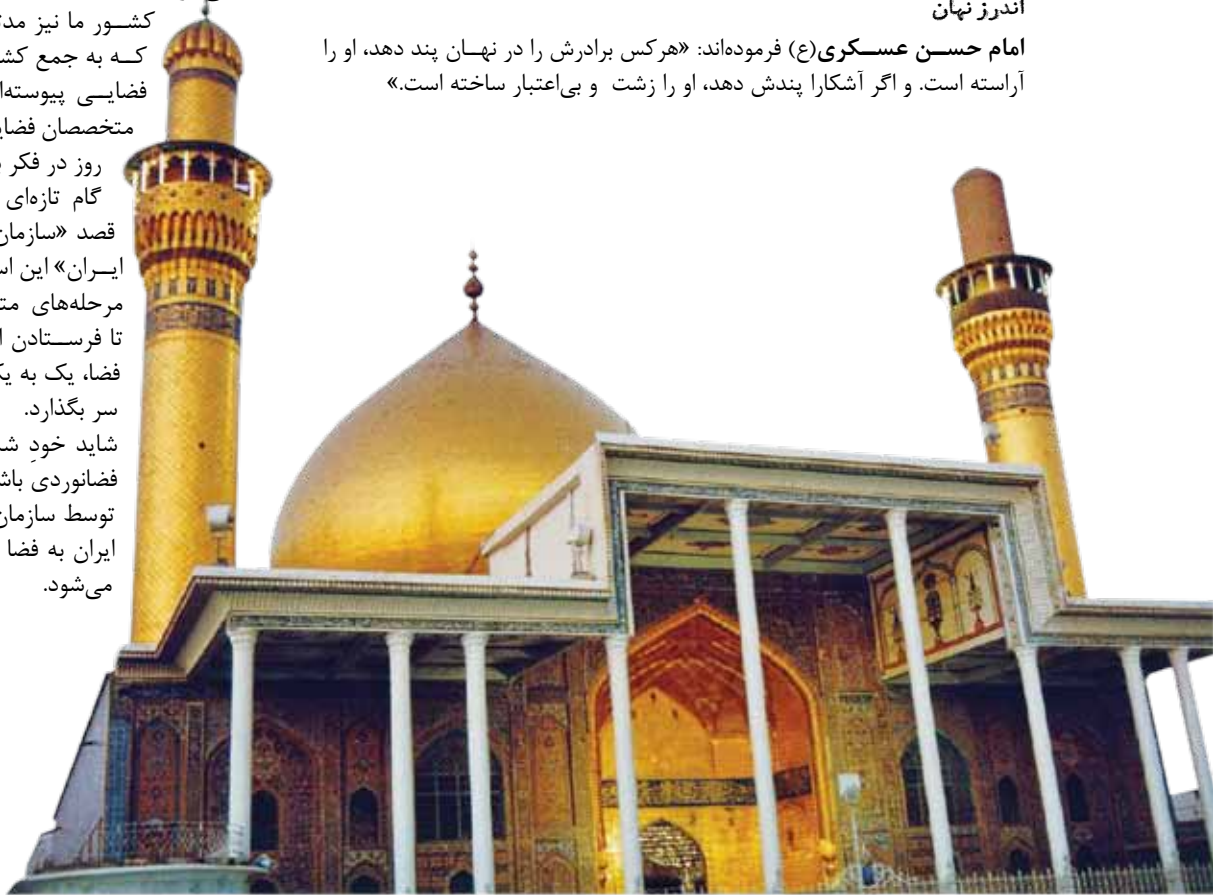
الحديث، جلد ۳، صفحه ۲۳۵

شهادت امام حسن عسکری(ع)

۱ بهمن

اندرز نهان

امام حسن عسکری(ع) فرموده‌اند: «هر کس برادرش را در نهان پند دهد، او را آراسته است. و اگر آشکارا پندش دهد، او را زشت و بی‌اعتبار ساخته است.»





طنزپردازی که «مزااحم» بود!

زندگی‌نامه ابوتراب جلی

در معرفی طنزپرداز نامی این ماه قصد داریم تقویم زندگی ابوتراب جلی (شاعر و طنزپرداز) را بر عکس ورق بزنیم... یعنی از تاریخ وفاتش که ۱۴ خرداد ۱۳۷۷ است شروع کنیم تا برسیم به روز تولدش در شهر دزفول و سال ۱۲۸۷!

روی تو که هست پر کک
و مک/ از ماه نکوتر است
لاشک
ای شکل تو مظهر ابوالهول/
از ترس تو غول خوانده
لاحول!
قد تو ز غایت درازی/ بگرفته
چنار را به بازی!
از هیكلت ای جناب اعظم/
اهرام ثلاثه می‌کند رم!
از بسکه سبیل تو درشت است/
بر گرد لب دو خارپشت است
و در کتاب ابراهیم(ع) در وصف
دادگاهی که مشرکان برای
محکومیت حضرت ابراهیم(ع)
پس از شکستن بت‌ها تشکیل
داده بودند، می‌سراید:
... چونکه اسناد روبه‌راه شدند/ جمله
تحویل دادگاه شدند
آن زمان موقع محاکمه شد/ نوبت
دستگاه حاکمه شد:
پسر اسم تو چیست؟ ابراهیم؟/ پدرت؟
آذر اهل اورشلیم
تو شبیخون زدی به بتخانه؟/ تو فتادی
به جان بت‌ها؟ نه!
تو نمودی به ضرب تیشه جدا/ دست و
پا از تن بتان؟ ای‌دا!
... چه کسی جز تو قاتل بت‌هاست؟ / -
کار، کار بت بزرگ شماست
ناتوان است این بت از حرکت/ - پس چرا
خواستید از او برکت؟
قطعه‌ای چوب و قالب بی‌جان/ از کجا
می‌دهد شما را نان؟
گویا در زمان سرودن مثنوی حضرت
علی(ع)، **هویدا** (نخست‌وزیر وقت)
دستور توقف انتشار آن را می‌دهد چون
معتقد بوده منظور جلی از عمرو عاص،
شخص هویداست! جلی در سال ۱۳۳۰
نشریه طنزی به نام «شب چراغ» منتشر
کرد که بنا به قول خودش با وجود آنکه
برای انتشار آن نه پولی داشت، نه دفتر
و دستک و کاغذی، توانست ۲۲ شماره
ادامه حیات دهد.

جلی از سال ۱۳۶۹، یعنی انتشار اولین
شماره هفته‌نامه «گل‌آقا» تا آخرین روز
حیاتش با این نشریه همکاری داشت؛ که
این شعر مثنوی از نمونه خروار اشعار گل
آقایی جلی است:
گل علی از ده میا بیرون که خوارت
می‌کنند/ گر شدی شهری به صد محنت
دچار می‌کنند
خواستی گر چند دانه لیمو از لیموفروش/
لخت همچون شاخه بی‌برگ و بارت
می‌کنند
در خرید مرغ و ماهی دکه‌داران حریص/
پول اگر در کیف خود داری شکارت
می‌کنند
بهر یک قرص مسکن جمله داروخانه‌ها/
سوی شرق و غرب عالم رهسپارت

می‌کنند
اما ابوتراب جلی علاوه بر اشعار طنز،
زندگی امام علی(ع)، حضرت موسی(ع)
و حضرت ابراهیم(ع) را هم به زبان
شعر سرود که در نشریات «توفیق»
و «چلنگر» چاپ و با استقبال زیادی
هم روبه‌رو شدند؛ زیرا جلی در سرودن
این اشعار از زبانی شیرین برای وصف
اتفاق‌ها و حوادث تاریخی استفاده کرده
بود. مثلاً در کتاب حضرت موسی(ع)
چاپلوسی‌های درباریان فرعون درباره او
را این‌طور به تصویر می‌کشد:
کردند به وصف او دهان باز/ ای نام تو
بهترین سراغ
هر چند سر تو طاس و بی‌موست / این
طاس به از هزار گیسوست

منبع: کتاب ابوتراب جلی / کره آوری: رضا اصغرپور /
انتشارات گل‌آقا

اشاره کرد. چون دفتر زندگی ابوتراب جلی را وارونه ورق زدیم، الان که رسیدیم به روی جلد آن ناچاریم با استاد خداحافظی کنیم. اما قبلش این شما و این هم یکی از خواب‌های رنگی استاد که تعبیرش دیگر با خودتان:

سازمان ملل!

درود و ثنا خالی از هر خلل
نثار تو ای سازمان ملل
فدای مقام منیعت شوم
به قربان کاخ رفیعت شوم

تویی پاسدار حقوق بشر
تویی مانع تق و توق بشر
تو محکم به اشرار چک

می‌زنی
ستم پیشگان را کتک
می‌زنی

به نزد تو ظالم ز بیم
خلاف

نموده است
شمشیر خود را
غلاف

چنان از میان رفته
ز جر و گزند

که رم می‌کند گرگ از
گوسفند!

چنان خانه ظلم کردی
خراب

که از پشه‌ای می‌گریزد
عقاب

ز گیتی دگر محو شد نقش جنگ
ندارد حنای ستمکار رنگ

نمانده اثر دیگر از شر و شور
نه در شرق وسطی، نه در شرق دور

بنازم میانجیگری‌ها را
جلوگیری از جنگ و دعوات را

زلالایی مهتر ای سازمان
جهان خفته در مهد

امن و امان!

غافل منشین که وقت کار است!
اما طنز دوستان ابوتراب جلی را بیشتر با اسامی مستعاری می‌شناسند که معروف‌ترینشان «فلانی» و «مزام» بود و از میان بقیه هم می‌توان به: خفی، رنجبر، خوشه‌چین، بازگوش و شرر

جلی درباره موضوع‌های سیاسی و اجتماعی زیادی شعر طنز سرود از جمله این شعر که پس از ادعای اعراب حاشیه خلیج فارس درباره مالکیت جزایر ایرانی به نظم درآمد:

تنب بزرگ و کوچک ما در خلیج فارس/
جزء کویت و مسقط و عمان نمی‌شود...
گر هر دو تنب را بگذاری به روی هم/
هرگز برای پای تو تنبان نمی‌شود!

ابوتراب جلی که اولین قصیده‌اش را در سال ۱۳۹۶ سروده بود، درباره اشعار دوران کودکی و نوجوانی‌اش

می‌گوید: شعرهای دوران کودکی‌ام کم از شعرهای امروز نیستند. یک قصیده.

در ۹-۱۰ سالگی سروده بودم... امروز که فکر می‌کنم می‌بینم الان نمی‌توانم آن‌طور بگویم!

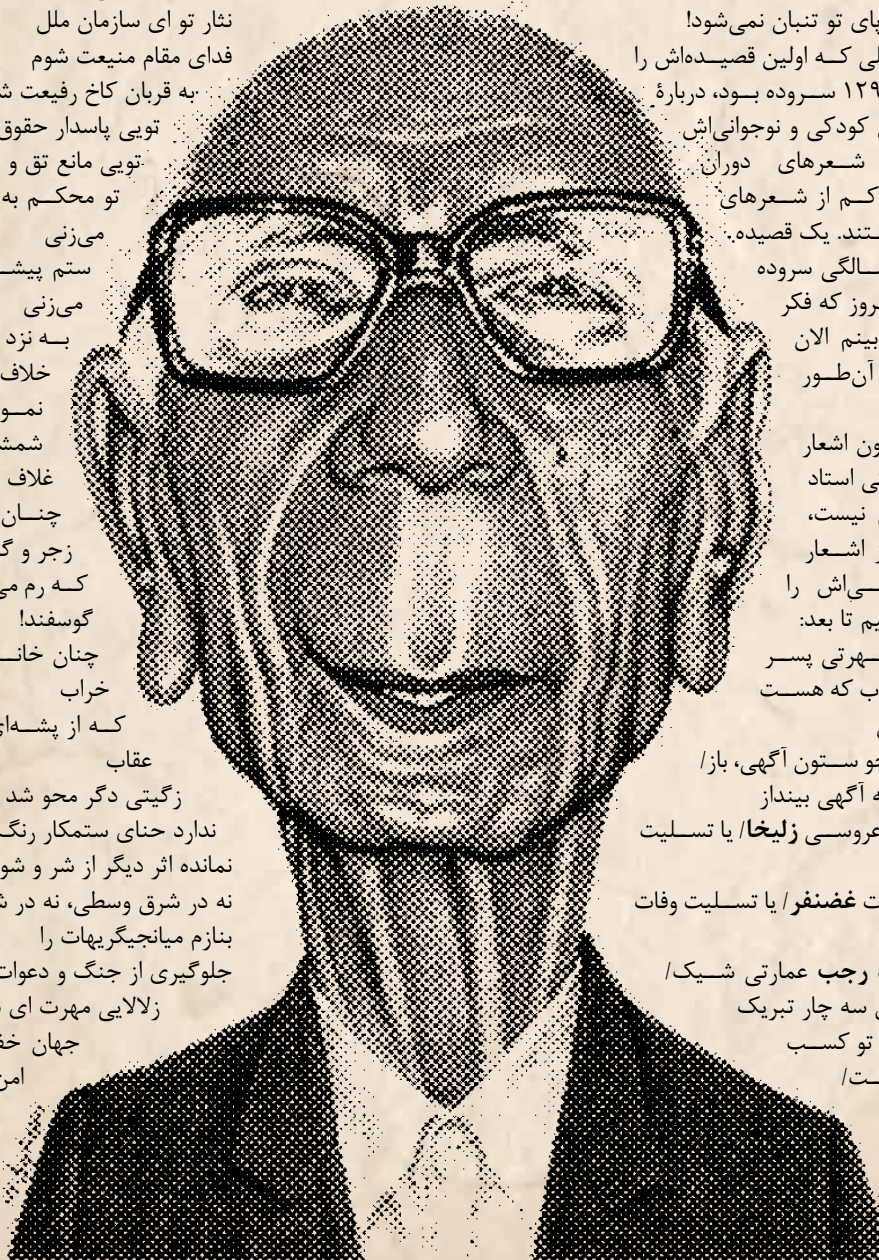
متأسفانه چون اشعار دوران کودکی استاد در دسترس نیست، فعلاً یکی از اشعار دوران جوانی‌اش را

چاپ می‌کنیم تا بعد: گر طالب شهرتی پسر جان/ بشتاب که هست راهش آسان

... دیدی چو ستون آگهی، باز/ فوری دو سه آگهی بینداز ... تبریک عروسی زلیخا/ یا تسلیت

طلاق لیلا
تبریک ولادت غضنفر/ یا تسلیت وفات اصغر

گر ساخت رجب عمارتی شیک/
فوری بچپان سه چار تبریک چون قصد تو کسب اشتهاست!



پست

۱ گاهی به کسی می‌گوییم: «بی‌سلیقه». واقعیت این است که آدم‌ها می‌توانند بدسلیقه باشند، اما هیچ‌کس بی‌سلیقه نیست. سلیقه هم مانند بسیاری از مفاهیم مرتبط با انسان‌ها، مفهومی نسبی دارد. فیلمی که از نظر یکی بسیار جذاب و دیدنی است، ممکن است برای دیگری بی‌مزه و خسته‌کننده باشد. یک تابلو یا اثر هنری از نظر عده‌ای شاهکار محسوب می‌شود، اما شاید کسانی هم آن را بی‌ارزش بدانند. «روانشناسی سلیقه» موضوعی بسیار پیچیده است. سلیقه هم جنبه فردی دارد و همه جنبه اجتماعی. از طرف دیگر، سلیقه آدم‌ها در موضوعات گوناگون نیز متفاوت است. کسی در انتخاب لباس خیلی خوش سلیقه است، اما در خرید کادو سلیقه‌اش تعریفی ندارد. سلیقه با شخصیت انسان‌ها هم مرتبط است. عده‌ای بسیار در این مورد سخت گیرند و مثلاً در انتخاب لباس و وسایل خیلی مته به خشخاش می‌گذارند، اما تعدادی هم در سلیقه، بی‌خیالی طی می‌کنند. زمان‌هایی هم می‌رسد که سلیقه ایجاد مشکل می‌کند؛ وقتی که به عنوان انسانی اجتماعی و فردی از اعضای خانواده با دیگران اختلاف سلیقه داریم.

۲ مادرت لباسی را می‌پسندد که تو خوشش نمی‌آید و تو لباسی را دوست داری که از نظر مادر نامناسب و شاید هم جلف است. پدر غذایی را هوس کرده است که از نظر تو خوشمزه نیست و او هم غذاهایی را که تو می‌خواهی، بی‌خاصیت و شاید... بداند! اختلاف سلیقه گاهی موقعیت‌های سختی را در خانواده به‌وجود می‌آورد. حتی شاید کار به جاهای باریک هم بکشد. میزان کنار آمدن‌ها در مورد سلیقه، به رفتارهای دیگر هم ربط دارد؛ به تفاهم، حوصله، احترام





زای آبگوشت!

و مدارا. در بیشتر موارد به جای آنکه به حل اختلاف سلیقه توجه کنید، باید به رفتارهای دیگری بیندیشید.

سلیقه به حس و حال سنی افراد،

۳

ملاک‌های اجتماعی و خیلی چیزهای دیگر هم بستگی دارد. پس سلیقه ممکن است در طول زمان تغییر کند. الان در مورد موضوعی سلیقه‌ای داری و شاید پنج سال دیگر سلیقه‌ات ۱۸۰ درجه تغییر کند. بزرگ‌ترها هم چنین وضعیتی را تجربه کرده‌اند و سلیقه‌ی الان آن‌ها هم براساس حس و حال سن و سال خودشان است. باید به سلیقه‌ی یکدیگر احترام بگذاریم. اما گاهی هم چاره‌ای جز این نداریم که به نحوی با سلیقه‌های هم کنار بیاییم. مهم‌ترین نکته این است که اختلاف سلیقه نباید پای اختلاف‌های دیگر را به میان بکشد.



اگر با عینک احترام و مدارا به

۴

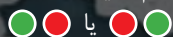
اختلاف سلیقه‌ها بنگرید، شاید کمتر مشکل پیش بیاید. منظور این نیست که همه‌جا از سلیقه‌هایتان صرف‌نظر کنید، اما درست هم نیست که سر هر اختلاف سلیقه‌ای یکسان عمل کنید. فقط یک بار لباس نمی‌خرید، دفعات بعدی هم برای انتخاب لباس وجود دارد. فقط یک بار غذا نمی‌خورید، این موضوع هم تکرارشدنی است. می‌شود در اختلاف سلیقه‌ها گاهی معامله کرد، گاهی کوتاه آمد، گاهی به تفاهم رسید و گاهی هم ایستاد. باید ببینید ارزش موضوع چه قدر است و چه بهایی می‌توان برای آن پرداخت. احترام و مدارا به تفاهم نزدیک‌تر است؛ شاید بشود پیتزای آبگوشت هم خورد!



در هر تفاوتی،
شاید بتوان
مرز مشترکی یافت.

ریاضیات در دل دانه‌های برف!

پاسخ: فرض کنید که شما می‌خواهید دو توپ قرمز و سبز را کنار یکدیگر قرار دهید اگر از شما سؤال کنند که به چند طریق می‌توانید این کار را انجام دهید پاسخ این است که به دو طریق می‌توانید این کار را انجام دهید:



یعنی اینکه در خانه اول هر دو توپ می‌توانند قرار بگیرند و بعد در خانه دوم تنها یک توپ، بنابراین تعداد کل حالت‌ها می‌شود:

$$\text{حالت } 2 \times 1 = 2$$

حالا اگر بخواهیم سه توپ به رنگ‌های متفاوت را در کنار یکدیگر قرار دهیم، شش راه برای این کار وجود دارد. در خانه اول یکی از سه توپ می‌تواند قرار بگیرد؛ یعنی سه روش. در خانه دوم دو توپ و در خانه سوم تنها یک توپ باقی‌مانده می‌تواند قرار بگیرد. بنابراین کل حالت‌های ممکن برای قرار گرفتن سه توپ به رنگ‌های متفاوت در کنار یکدیگر می‌شود:

$$\text{(شش حالت)} \quad 3 \times 2 \times 1 = 6$$

به همین طریق تعداد حالت‌هایی که می‌توان مثلاً شش توپ به رنگ‌های متفاوت را کنار یکدیگر قرار داد، می‌شود:

$$6 \times 5 \times 4 \times 3 \times 2 \times 1 = 720 \text{ طریق}$$

و در کل اگر بخواهیم n توپ به رنگ‌های گوناگون را کنار هم قرار دهیم، برای این کار تعداد کل حالت‌ها می‌شود:

$$n \times (n-1) \times (n-2) \times (n-3) \times \dots \times 3 \times 2 \times 1$$

خب حالا بعد از این توضیح دربارهٔ چینش توپ‌ها در کنار یکدیگر، برمی‌گردیم به سؤال: «با ریاضیات ثابت کنید چرا نمی‌توان دو دانه برف را پیدا کرد که کاملاً شبیه یکدیگر باشند؟» در شکل‌گیری یک بلور برف بیشتر از ۱۰۰ عامل تأثیرگذار دخیل هستند. یعنی اینکه برای تشکیل یک بلور برف:

$$100 \times 99 \times 98 \times 97 \times 96 \times \dots \times 3 \times 2 \times 1$$

روش متفاوت وجود دارد. حاصل ضرب این اعداد تقریباً برابر است با:

10^{158} (ده به توان صد و پنجاه و هشت). یعنی به 10^{158} طریق یک بلور برف می‌تواند شکل بگیرد.

این تعداد حالت‌ها تقریباً دو برابر تعداد اتم‌های موجود در جهان هستی است!

بنابراین بدیهی است که با این احتمال بعید است ما بتوانیم دو دانه برف پیدا کنیم که کاملاً شبیه یکدیگر باشند.

بارش برف یکی از زیباترین پدیده‌ها در فصل زمستان است. فرش سفید زمین، رقص دانه‌های معلق برف بین زمین و آسمان، نشستن بلورهای برف بر شاخه‌های به‌خواب رفته درختان، و کوچه‌ها و بام‌ها و جاده‌های سفید همه و همه بر زیبایی این تابلوی خارق‌العاده طبیعت می‌افزایند. در هر ثانیه، دانه‌های بی‌شماری از برف بر زمین می‌نشینند. شاید شمارش دانه‌های برفی که حتی در یک لحظه هم بر زمین می‌بارند، غیرممکن باشد. عجیب‌تر اینکه هر دانه برف شکل هندسی زیبایی متفاوت با دانه‌های دیگر دارد. بله! دانه‌هایی که شمارش آن‌ها برای کوچک‌ترین لحظات هم امکان‌پذیر نیست، هر کدام شکلی خاص دارند!

برای اولین بار در ۱۵ ژانویه سال ۱۸۸۵، محققی به نام ویلسون بنتلی که روی دانه‌های برف مطالعه می‌کرد، موفق شد از دانه‌های برف عکس بگیرد. بنتلی پس از ۶۰۰ مرتبه عکس گرفتن از دانه‌های برف به این نتیجه رسید که هیچ دو نوع کریستال برفی شبیه به هم نیستند. دانه‌های برف از کریستال‌های یخ شش‌وجهی تشکیل شده‌اند. معمولاً برف در ابرهایی که دمای بسیار پایینی دارند، شکل می‌گیرد. شکل کریستال یخ در داخل دانه‌های برف به درجهٔ حرارت ابر و اندازهٔ آن به رطوبت ابر بستگی دارد. هرچه رطوبت ابری که برف از آن به‌وجود آمده است، بیشتر باشد، بلورهای تشکیل‌شده از آن نیز بزرگ‌ترند. هر دانه برف حاوی تعدادی کریستال یخ است. بین رأس و سر کریستال فضا و شکافی از ستون‌های مخروطی شکل شش‌ضلعی وجود دارد که با هوا پر شده است. همان‌طور که گفتیم، شکل دانه‌های برف به درجهٔ حرارت بستگی دارد و دماهای متفاوت به شکل‌گیری طرح‌های گوناگون دانه‌های برف منجر می‌شوند. معمولاً در دمای صفر درجهٔ سانتی‌گراد بلورهای شش‌ضلعی یخی شکل می‌گیرند. در منفی دو درجهٔ سانتی‌گراد (-2°C) بلورهای برف کوچک‌تر و مسطح پدید می‌آیند. در منفی پنج درجهٔ سانتی‌گراد (-5°C) بلورهای یخی چندستونی و سوزنی تشکیل می‌شوند. در منفی پانزده درجهٔ سانتی‌گراد (-15°C) دانه‌های برف ظریف‌تر با قطعه‌های بزرگ‌تر تولید می‌شوند. همچنین در -30°C ستون‌های بیشتری از بلورهای برف به‌وجود می‌آیند. بچه‌ها از موضوع اصلی زیاد دور نشویم. گفتیم که ویلسون بنتلی پس از مطالعات بسیار به این نتیجه رسید که هیچ دو دانه برفی را نمی‌توان پیدا کرد که شبیه هم باشند. همچنین، او با آزمایش، طراحی، نقاشی و بالاخره عکاسی از دانه‌های برف پی برد که بلورهای برف به شکل شش‌ضلعی و در بعضی موارد سه‌ضلعی هستند. سؤال: با ریاضیات ثابت کنید چرا نمی‌توان دو دانه برف را پیدا کرد که کاملاً شبیه یکدیگر باشند؟



روایت گر فولاد

گفت و گو با یک کارگردان جوان

غزلاله رضوی

سال تولد: ۱۳۷۳

شغل: کارگردانی و عکاسی گروهی همراه با اعضای انجمن سینمای جوان

محل زندگی: اصفهان

جوایز در جشنواره رشد: شرکت در جشنواره رشد برای فیلم روایت فولاد



وزارت آموزش و پرورش
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

● بله. مگر تو خیلی سال پیش داور جشنواره فیلم کودک و نوجوان اصفهان نبودی؟
چرا!

● پارتی داشتی؟
نه، برای این جشنواره آزمون برگزار می کنند. من هم رفتم و شرکت کردم. اول آزمون تئوری را دادیم، بعد هم مصاحبه داشتیم.

● آن وقت چه طوری کارها را داوری می کردید؟

صبح می رفتیم سینما فیلم ها را می دیدم. بعد جعبه هایی بود که نظرمان را درباره بازی ها، کارگردانی، موضوع و ... توی آن ها می ریختیم. عصرها هم با کارگردان همان فیلم نشست داشتیم و فیلم را نقد می کردیم.

● پس می توان گفت از آن موقع این فکر به سرت زد که وارد کار سینما شوی؟
خب بله. این جور اتفاق ها خیلی تأثیر دارند.

● فیلم هایت را دوست داری؟
(می خندد) معلوم است وقتی فکر می کنم چه قدر برایشان زحمت کشیده ام حساسیت خاصی به آن ها پیدا می کنم.

● الان تو داری برای کنکور می خوانی. می خواهی چه رشته ای قبول شوی؟
تغذیه.

● چرا هنر شرکت نکردی؟
دوست دارم رشته تجربی را ادامه بدهم و در کنارش کارگردانی کنم. هر دو را دوست دارم. در کنار هم و با هم.

● دوست داری چه فیلمی بسازی؟
یک مستند درباره قحطی زدگان آفریقا که خودم مستقیم آنجا حاضر باشم.

● قبل از حرف آخر می شود به ما سه تا فیلم پیشنهاد بدهی تا ببینیم؟

بله. «با او حرف بزن» به کارگردانی پدرو آلمودووار. «شهر زیبا» ساخته اصغر فرهادی و «شاید وقتی دیگر» اثر بهرام بیضایی.

● و حرف آخر؟
معلوم است. از دو نفر که به من کمک کرده اند و به من مشاوره داده اند تشکرمی کنم. آقایان احسان عظیمی و بهرام طوسی.

فکر می کنی تدوین به اندازه کارگردانی مهم است؟

صد در صد. یک فیلم در یک بازه زمانی باید یک پیام بزرگ را برساند. رساندن این پیام دست تدوینگر است چون قیچی دست اوست. او آخرین کسی است که فیلم را آماده می کند.

● نمی خواهی درباره گذشته ات صحبت کنی؟
گذشته ام؟

● تو، هم تصویربرداری بلدی، هم تدوین، هم عکاسی، در نهایت هم که داری کارگردانی می کنی. همه این ها را چه طور یاد گرفتی؟

شرکت در کلاس های انجمن سینمای جوان اصفهان.

● خیلی وقت پیش؟
بله، وقتی کلاس سوم راهنمایی بودم.

● در اصفهان هم امکانات نسبت به تهران کم است؟
بله.

● اما تو کار خودت را کردی؟
معلوم است.

● درباره روایت فولاد بگو؟
۱۱ دقیقه است و از اسمش هم که پیداست درباره چیست. روایت آهن از زمان انسان اولیه است تا الان. برای این کار من کتاب های زیادی خواندم و به کارخانه ذوب آهن اصفهان رفتم. ساختن این کار شش ماه وقت برد.

● اما موضوعت سخت بودها!
خب می دانید در تهران راحت تر می شود وسایل فیلم برداری را تهیه کرد. در سایر شهرها دخترها را جدی نمی گیرند. آن اوایل دلسرد می شدم، اما حالا که کارم در جشنواره رشد به نمایش درآمده است، همه روی من حساب می کنند.

● چه خوب. شنیده ام کار تو به خاطر تدوین خوبش مورد توجه قرار گرفته.



اولین کارگردان های زن

اولین کارگردان جهان

«آلیس گای بلاتشه» اولین فیلمساز زن جهان است. این فیلمساز فرانسوی فیلمی ساخته است که یک نسخه آن هم در ایران کشف شده است. نام این فیلم «فاوست و مفیتسو» است که براساس یک افسانه ساخته شده است. فاوست شخصیتی است که اهریمن سعی می کند روح او را تسخیر کند. این فیلم آنقدر قدیمی است که توسط شخص مظفرالدین شاه خریداری و به ایران آورده شده است. جالب اینکه این فیلم با دست رنگ آمیزی شده و تنها نسخه رنگی این فیلم در جهان است. موسیقی ها و اپراهای زیادی درباره «فاوست» ساخته شده است و افراد زیادی کتابی را با این عنوان نوشته اند، گوته هم یکی از این نویسندگان بوده است. اما آلیس گای بلاتشه این افسانه را آنقدر خلاصه کرده است که توانسته است از آن فیلمی دو دقیقه ای بسازد. این فیلم در کاخ گلستان کشف شده است.

اولین کارگردان ایرانی

«شهلا ریاحی» در حدود ۵۵ سال پیش فیلمی را به نام مرجان کارگردانی کرد. در آن زمان هنوز سینمای روحی باب بود و کسی به دیگر انواع هنرهای نمایشی توجهی نداشت. در آن شرایط شهلا ریاحی این فیلم را ساخت. جالب اینکه پس از ساخت این فیلم هم دیگر کارگردانی را ادامه نداد. فیلم مرجان روایت یک قبیله از کولی هاست که نزدیک دهکده ای ساکن می شوند و یکی از کولی ها از مدرسه دهکده گوسفندی را می دزدد و گرفتار می شود. در همین گیر و دار معلم مدرسه عاشق دختر آن دزد می شود. اما در نهایت آن دو به هم نمی رسند و دختر به قبیله خود برمی گردد. شهلا ریاحی متولد سال ۱۳۰۵ است و فعالیتش را به عنوان بازیگر تا سال ۷۹ ادامه داده است. نام اصلی او «قدرت زمان وفادوست» است.



جشنواره نامه

جشنواره بین المللی فیلم برلین یا برلیناله هرساله در ماه فوریه برگزار می شود. این جشنواره یکی از سه رویداد بزرگ سینمایی اروپاست و اولین بار در سال ۱۹۵۱ با نمایش فیلم «ربکا» اثر آلفرد هیچکاک آغاز به کار کرده است. جایزه های اصلی این جشنواره خرس طلایی و خرس نقره ای هستند که ایران چندبار توانسته است آن ها را تصاحب کند. رضا ناجی برای بازی در فیلم آواز گنجشک ها و گروه بازیگران «جدایی نادر از سیمین» در چند سال اخیر خرس نقره ای را تصاحب کرده اند. اصغر فرهادی هم جایزه خرس طلایی را تصاحب کرده است.



دیالوگ ماه

(درباره الی - اصغر فرهادی)
شهاب حسینی: یه پایان تلخ... بهتر از یه تلخیه بی پایانه...

لغت نامه

سیناپس یعنی...
به خلاصه ای از فیلم نامه که در دو تا چند صفحه نوشته می شود «سیناپس» می گویند. این چند صفحه بدون شرح صحنه و گفت و گوها، کلیت قصه و رویدادهای فیلم را شرح می دهد. در بسیاری از مواقع سیناپس در اختیار کسانی قرار می گیرد که قرار است با یک فیلم همکاری کنند، تا با مطالعه آن تصمیم اولیه خود را بگیرند.

قاصدک‌های نجوان

شهرزاد یزدی پور / تهران

کی می‌شود؟

کی می‌شود
دستان من و تو
بوستان گل‌های لاله گردند
کی می‌شود
قلب‌های من و تو

آواز دریایی عشق را نجوا کنند
کی می‌شود
چشمان من و تو
چمنزاران دلتنگی‌ها را آبیاری کنند

طاهره کاظمی نیا / رشت

مناجات

ای کس بی‌کسان
وجودی بی‌وجود دارم که از درونم
ندایی سر می‌دهد پر امید
فریادی از هستی روح بلند تو در من
بر زمین با ارزش باران باراندی
و زنده شد
حال آنکه می‌میرانیش
در عین زنده بودن
و باز بهارش می‌کنی در خزان
مشتی گل را چه مزیتی هست که تکه‌ای از
وجودت را دمیدی در تنش

و زندگی بخشیدی به او شیرین‌تر از شیرین
حال آنکه مرگی تلخ در انتظار اوست اگر
آمرزیده نشود قبل از آن
زمینت و همه ما وجودهای بی‌وجود با هم بر
می‌خیزیم به رستاخیز
اما چگونه زمینی به این وسعت آمرزش
نخواهد و مشتگی گل در تمام زندگی‌اش آن
را طلب کند؟
کمک کن حواسمان به تکه‌ای از تو باشد که
خودت باید بیامری
آمین

زهرا ابراهیمی / تهران

گل‌های سرخ و سفید

من کبوتری هستم ساکن مشهد، خانه‌ام گلدسته‌های امام رضا ست...
می‌خواهم برایتان خاطره‌ای را بازگو کنم. آن روز مثل همیشه در صحن پر می‌کشیدم که صحنه‌ای دیدم که برایم ناآشنا هم نبود. دختری کم سن و سال در گوشه‌ای از صحن که کمتر محل عبور سایر عموم بود کز کرده بود و چادر سفیدش را که بالین گل‌های سرخ و سفید بود، روی صورتش انداخته بود و آرام گریه می‌کرد...

خط به خط

دوست خوبم، طاهره کاظمی‌نیا

نامه‌ات و داستان‌هایت را خواندم. نیایش‌هایی که در دفترچه‌ات نوشته بودی و برایمان فرستاده بودی را بیشتر پسندیدم. داستان‌هایت شبیه پاورقی‌های مجلات خانوادگی شده بود. این پاورقی‌ها که می‌خواهند بر عواطف و احساسات خواننده تاثیر بگذارند، از داستان فاصله زیادی دارند. سعی کن با خواندن رمان‌ها و داستان‌های کوتاه معروف ایران و جهان و مقایسه آن‌ها با این پاورقی‌ها تفاوت‌هایشان را ببایی. شاید مهم‌ترین تفاوت آن‌ها را بتوان نوع نگاهشان دانست. در داستان پاورقی احساسات سطحی و معمولی انسان مهم است و به همین خاطر اکثر آن‌ها از یک روایت داستانی یا یک ساختار مشابه برخوردارند. ولی در داستان عنصر تخیل و تفکر اهمیت بیشتری دارد و الگوها و ساختارهای هر داستان متفاوت است. منتظر داستان‌های دیگری هستم.

دوست خوبم، زهرا ابراهیمی

داستان‌ات را خواندم. کمی بلند بود و نتوانستم کل آن را در این صفحه بیاورم. داستان از زبان یک کبوتر روایت می‌شود؛ یعنی راوی جاننداری به جز انسان است. این گونه روایت در داستان از قدیم هم معمول بوده است، گاهی از زبان یک گرگ و گاهی از دیدگاه یک اسب. وقتی از زبان یک حیوان به روایت داستان می‌پردازیم، باید خصوصیات راوی را در نظر بگیریم. روایت از زبان حیوان کار سختی است، ولی تو به خوبی از پس آن برآمده‌ای. منتظر آثار دیگری هستم.

هیولایی در پاریس



پاریس سال ۱۹۱۰. امیلی دختری است که آرزو دارد روزی ستاره سینما شود و این آرزو را با اجرا کردن برنامه های هنری در سالن های نمایش جستجوی کند.

رائول که مخترع بسیار خلاق است نیز سعی می کند با تمام کردن ساخت وسیله تقلیه ای که در حال ساخت دارد خود را به عنوان مخترع مشهوری به دنیا معرفی کند.

در جریان داستان امیلی به همراه رائول و دوست دوران بچگی رائول به دنبال شکار هیولایی هستند که در شهر

پاریس به قاتل شهروندان معروف شده است.

لوسیل که در یکی از سالن های نمایش در پاریس برنامه های هنری اجرا می کند و دوست قدیمی رائول است، امیلی و رائول را وادار می کند تا با کمک یک دانشمند بسیار عجیب و میمون پرتحرکش وارد داستان تعقیب و گریز

هیولا شوند. هیولا کسی نیست جز کنه ای که به جثه ای بسیار بزرگ تبدیل می شود اما بی آزار است. آن ها پس از پی بردن به واقعیت سعی می کنند تا هیولا را از دست رییس پلیس که فردی جاه طلب و بی رحم است نجات دهند.

این جا همه چیز هست: کتاب، موسیقی، فیلم، سایت و... تمام این ها پیشنهاد های ما است برای این که چه طور اوقات فراغت تان را پر کنید یا چه طور پاسخ سوالات چندین و چند ساله تان را پیدا کنید حالا انتخاب با شماست. برای هر سلیقه ای چیزی هست.

ویکی واژه

با بیش از ۲۳۰ هزار لغت فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی در زمینه های گوناگون نظیر علوم مهندسی، رایانه، عمران، معماری، شیمی، نجوم، روان شناسی، بازرگانی، ورزش، علوم نظامی و... و امکان جستجو به صورت آفلاین (بدون نیاز به اینترنت) و نمایش فهرست کاملی از کلمات موجود به منظور مشاهده کلمات مرتبط، از توانایی های منحصر به فرد «ویکی واژه» است. از دیگر مزایای آن می توان به این موارد اشاره کرد:

- قابلیت کامل سازی خودکار کلمات با تایپ حروف ابتدایی آن ها.
- حجم بسیار کم برنامه با وجود دامنه وسیعی از لغات انگلیسی و فارسی به همراه موتور گفتار.
- قابلیت تلفظ لغات انگلیسی همراه با نصب خودکار موتور گفتار.
- امکان تلفظ و انتقال کلمه انتخابی و ترجمه آن به حافظه موقت برای استفاده در برنامه های دیگر یا ارسال از طریق پیامک.

یکی هست

نوبتی هم که باشد، نوبت یک آلبوم شاد است؛ یک آلبوم جوان پسندانه که مجوز انتشار آن صادر شده و کلی هم طرفدار پیدا کرده است. «یکی هست» جدیدترین آلبوم مرتضی پاشایی است. این آلبوم حتی در سوپرمارکت ها هم توزیع شده است. «تصویر گستر پاسارگاد» آن را با قیمت ۲۰۰۰ تومان منتشر کرده است. این آلبوم ۱۲ قطعه دارد و بعضی از قطعات آن عبارتند از: «یکی بود یکی نبود»، «به خدا»، «آرزو» و «یکی هست».

نرم افزار مشاهیر

حاوی زندگی نامه ۲۲۵ تن از مشاهیر ایرانی و جهانی شامل دانشمندان، مخترعان، سیاستمداران، نویسندگان، شاعران، بازیگران، هنرمندان و ورزشکاران به همراه تصویرها، معرفی آثار و شرح تفکرات آن هاست. امکانات نرم افزار از این قرارند:

- قابلیت تغییر فونت و زمینه؛
- امکان ارسال قسمتی از متن به وسیله پیامک به مخاطب دلخواه؛
- متن فهرست بندی شده؛
- قابلیت جست و جو در کل متن؛
- بی نیازی به فونت فارسی یا فارسی ساز.



wilcoxon test	
wilcoxon test	روانشناسی: آزمون ویلکاکسون
wilcoxon-whise test	روانشناسی: آزمون ویلکاکسون - وایت
wild	ریسکی - وحشی - جنگلی - خود روغلیک و دیوانه - ورزشی - ماجراجویانه
wild a	کوزل - خوک وحشی
wild about	دیوانه - شیطانه
wild and woolly	کلیف - دره - ریخته - زلایده - چشمانی
wild ass	کوزل - خوک

شب‌های ستاره‌ای

یک‌بار هم که شده به دیدن کویر مرنجاب بروید

الان دیگر وقت شن‌بازی و خوابیدن در چادر است. حتماً راه رفتن روی شن‌ها را بدون کفش خیلی دوست خواهید داشت و یا شمردن ستاره‌ها را در شب. بنابراین راهی کویر «مرنجاب» شوید. این کویر در شمال «آران و بیدگل» اصفهان قرار دارد و هر ساله عده زیادی به آن سفر می‌کنند. این کویر پر است از تپه‌های شنی. دور و بر آن آثار تاریخی هم وجود دارد. چاه تاریخی «دستکن» و کاروان‌سرای مرنجاب دو تا از مهم‌ترین آن‌ها هستند. کاروان‌سرا وسط کویر و در زمان شاه عباس ساخته شده است و زمانی تاجران زیادی از امکانات آن استفاده می‌کرده‌اند.

وقتی شما به کویر مرنجاب برسید، باید پیاده‌روی را شروع کنید. بنابراین به کفش مناسب احتیاج دارید. کوله‌پشتی تان هم باید پر از ابزار مهم و ضروری باشد. مثل... این سفر از آن دست سفرهاست که به همراه داشتن آب کافی ضروری است. خب حتماً تا اینجا جای ماجرا فهمیده‌اید که حتماً باید دنبال راهنما حرکت کنید. در دل این کویر کوهی هم وجود دارد به اسم «سیاه کوه» که صدا البته چون به رنگ سیاه است، این اسم را روی آن گذاشته‌اند.

هر ساله عده زیادی به این کویر سفر می‌کنند تا از مناظر جالب آن عکس بگیرند و شب بتوانند ستاره‌های زیادی را ببینند. البته فراموش نکنید که اینجا کویر است و تمام آن خطراتی که کویرها دارند، از جمله وجود مار و عقرب، شامل حال این کویر هم می‌شود.



WWW.VAHID-KHORASANI.IR

سایت مرجع

هر کدام از ما تا به امروز مرجع تقلید خودمان را انتخاب کرده‌ایم و هر کدام از ما گاهی دچار سؤالاتی بنیادین و مهم می‌شویم که پاسخ آن‌ها را نمی‌دانیم. دسترسی به مراجع تقلید گاهی از طریق تلفن سخت می‌شود. خوب است برای پیدا کردن پاسخ سؤالاتمان که گاهی بی‌نهایت برای ما حساس‌اند، به سایت این مراجع رجوع کنیم.

در سایت آیت اله العظمی وحید خراسانی می‌توانید به راحتی به بسیاری از احادیث دسترسی داشته باشید. خیلی از مواقع ما به دنبال این احادیث می‌گردیم. حالا آن‌ها طبقه‌بندی شده در اختیار ما هستند. از دیگر امکانات

این سایت کتابخانه آن است که می‌تواند به شما

کتاب‌های مختلف دینی و مرجع را معرفی کند و آن‌ها را در اختیار تان بگذارد. در این وبگاه هم همانطور که پیشتر گفتیم می‌توانید سوالات خود را ارسال و پاسخ آن را دریافت کنید.

سوال : آیا خانم‌ها می‌توانند در خارج از منزل از عطر استفاده نمایند؟

جواب: اگر به صورتی باشد که بوی آن به نامحرم برسد بنابر احتیاط واجب جایز نیست.



میراث همینگوی

قرار است به شما چهار کتاب را معرفی کنیم؛ چهار کتاب رمان از نویسنده معروف ارنست همینگوی. اگر پیش از این کتاب‌های این نویسنده را خوانده باشید، حتماً دلتان می‌خواهد باز هم کتاب‌های جدیدی از او بخوانید و با شخصیت‌های داستانی او، وارد دنیایی پر تجربه شوید و همراه با آن‌ها به استقبال خطر بروید. این رمان‌ها را انتشارات افق منتشر کرده است:

● داشتن و نداشتن، ترجمه خجسته کیهان.

● در زمان ما، ترجمه شاهین بازیل.

● مردان بدون زنان، ترجمه

اسدالله امرایی.

● پیرمرد و دریا، ترجمه نازی

عظیمیا.

دیالوگی کوتاه از داشتن و

نداشتن: «تو زیاد آدم می‌کشی؟

اول وردست کاپیتان رو کشتی.

حالا می‌خواهی خود کاپیتان رو

بکشی. آنوقت کی می‌خواد ما را

برسونه آن طرف؟»

تلفن: ۶۶۴۱۳۳۶۷

www.ofoqco.com





قتل در کوچه‌های تهران

سلسله‌ای از قتل‌های تلخ، ترسناک و بی‌رحمانه فضای تهران را مسموم کرده است و هیچ کاری نیز از امنیه‌ها بر نمی‌آید. روزنامه‌ها بر دولت می‌تازند و به تعریض، سخن از تبدیل کوچه‌های تهران به صحنه فیلم‌های وسترن خارجی بر زبان می‌رانند. اما نکته این است که قربانیان ماجرا کودکان معصوم و بی‌گناه از محلات پایین شهر هستند که مشخص نیست به کدامین گناه درگیر این نقشه و بازی شیطانی شده‌اند. رییس امنیه، سرهنگ نصیری، پرونده قتل‌ها را به دست یکی از زبده‌ترین نیروهای خود،

بهترین بازی سال از دیدگاه شورای نویسندگان نشریه دنیای بازی. تندیس چهارمین جشنواره رسانه‌های دیجیتال در بخش عمومی. بهترین بازی نامه، اتمسفر، صداگذاری سال از دیدگاه شورای نویسندگان بازی‌های رایانه‌ای. این بازی که برای سنین بالای ۱۵ سال است آنقدر جذابیت‌های دیگر دارد که بخواهید در نقش کارآگاه نصیری راز قتل‌های داستان را کشف کنید.

کارآگاه افشار می‌سپارد تا شاید هوش و ذکاوت این مأمور دلسوز و وطن‌پرست نجات‌بخش تهران شود. در این میان روزنامه‌نگاری به نام **سرسلوکی** معتقد است دست‌هایی از پشت پرده قاتل را هدایت و از این ترس حاکم بر اجتماع تغذیه می‌کنند. به راستی قاتل کیست؟ بازی قتل در کوچه‌های تهران که توسط شرکت «عصربازی پارس» منتشر شده است، جایزه‌های بسیاری را برده؛ از جمله: - بهترین بازی جشنواره هدایت؛

هر حال پیشگیری بهتر از درمان است. توصیه شده است که خانم‌ها این آب‌میوه را زیاد مصرف نکنند. مصرف زیاد از حد آن باعث بیماری نقرس می‌شود. از: وبگاه تبیان

آب پرتقال آدم‌ها را زیباتر می‌کند. به همین دلیل ساده هم که شده تا پرتقال‌ها تمام نشده‌اند، حتماً گاهی یک لیوان آب پرتقال بخورید. این آب‌میوه خوش‌رنگ به تقویت پوست، مو و ناخن کمک می‌کند.

اما همه این‌ها زمانی اتفاق می‌افتند که این آب‌میوه بدون هیچ افزودنی باشد.

آن وقت است که بخشی از ویتامین C، پتاسیم و اسیدفولیک بدن شما تأمین می‌شود. ضمناً این آب‌میوه از سنگ کلیه هم جلوگیری می‌کند.

این روزها آب‌میوه‌فروشی‌های زیادی هستند که آب پرتقال می‌فروشند یا می‌توانید کارخانه‌ای آن را از مغازه تهیه کنید. اما خب مثل همیشه بهتر است از نوع طبیعی و خانگی آن استفاده کنید. از دیگر خوبی‌های آب پرتقال هم دفع کلسترول منفی است که البته این موضوع حالا حالاها به درد شما نمی‌خورد، اما در

سلام رобо

اگر به علم «روباتیک» علاقه دارید، خوب است بدانید که دهمین مسابقات جهانی دانش‌آموزان روباتیک در راه است و ایران هم چند سال است در این مسابقه شرکت می‌کند. هر سال مسابقه‌های گوناگونی در سراسر کشور برگزار می‌شود و در نهایت کسانی که در مسابقات کشوری به پیروزی می‌رسند، به مسابقات جهانی اعزام می‌شوند. بخش زیادی از این دانش‌آموزان هم اعضای مرکز روباتیک «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» هستند. چنین مراکزی امکان یادگیری علم روباتیک را در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌دهند و آن‌ها را آماده می‌کنند تا در مسابقات رتبه بیاورند. اگر خودتان تا به حال روباتی اختراع کرده‌اید یا مایلید این کار را بکنید، بهتر است به وبگاه مسابقات جهانی هم سر بزنید:

www.wro2012.org



۴ کتاب، ۴ خوش‌شانسی

با یک جست‌وجوی کوتاه می‌توانید اطلاعات این کتاب‌ها را بیابید و آن‌ها را بخرید؛ هفت کتابی که جزو بهترین کتاب‌های چاپ شده برای گروه سنی دبیرستان هستند:

سریع‌تر از نور (رمان علمی - تخیلی).
محمدعلی حسنین. انتشارات کانون پرورش
فکری.



تلفن: ۸۸۷۱۵۵۴۵

با عرض معذرت (رمان طنز). شهرام شفیعی.
نشر نیستان.



تلفن: ۲۲۶۱۲۴۴۳

آرش و تهمینه (رمان تاریخی).
سیامک گلشیری. انتشارات افق.



تلفن: ۶۶۴۱۳۳۶۷

سفر زندگی. (نوشته‌های کوتاه برای نوجوانان و
جوانان). محمدرضا سنگری. انتشارات مدرسه.



تلفن: ۸۸۳۱۷۸۳۲

یک نوجوان لاغرمردنی

«رک و راست بگویم که این دفتر وقایع‌نگاری است، نه یک دفتر خاطرات. این، فکر مامانم بوده، نه من. اما اگر او فکر می‌کند که در این دفتر درباره احساساتم از این چیزها می‌نویسم، پاک اشتباه کرده.

تنها دلیلی که این دفتر را قبول کردم، این بود که بعدها وقتی مشهور و ثروتمند شدم، این کتاب به دردم می‌خورد. اما فعلاً هم‌کلاسی یک مشت کودن هستم.

امروز اولین روز مدرسه است و حالا منتظریم معلم‌مان بیاید و بهتر است تا آمدن او توی این دفتر بنویسم. فقط از من نخواهید که بنویسم دفتر عزیزم این اتفاق افتاد و یا دفتر عزیزم آن اتفاق افتاد...» خب فکر می‌کنید یک نوجوان خارجی ممکن است در دفتر وقایع‌نگاری‌اش چه چیزهایی را بنویسد؟ خوب است بدانید مجموعه «ویمی کید» در دنیا یکی از پرفروش‌ترین مجموعه داستان‌های نوجوان بوده است. ویمی کید یعنی همان بچه لاغر مردنی. حالا انتشارات پیدایش این مجموعه را چاپ کرده است. این نوشته‌ها در واقع یادداشت‌های پسری به اسم گریگوری هفلی

است که بلاهایی را که توی خانه و مدرسه سرش در می‌آید می‌نویسد. هر کتاب مستقل است و در کنار هم مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند. این کتاب‌ها عبارتند از: دفتر خاطرات بچه لاغر مردنی، دستورات رودریک، آخرین ضربه، روزهای نویسنده: جف کینی.

مترجم: نسرين مهاجرانی
تلفن: ۶۶۹۷۰۲۷۰



چرا خاطره بنویسیم؟

ما خاطرات خودمان را به دلایل زیادی می‌نویسیم: به‌جا گذاشتن ردپایی از زندگی، دفاع از عملکرد و مواضع خود، ثبت لحظه‌هایی از زندگی، تفنن و سرگرمی، و از همه مهم‌تر تمرینی برای نویسندگی.

بد نیست بدانید که خیلی از نویسندگان بزرگ هم با همین خاطره‌نویسی شروع کرده‌اند. اما گمان می‌کنید آن‌ها در خاطره‌نویسی خود چه نکاتی را رعایت کرده‌اند؟ آن‌ها چند نکته کلیدی را به‌کار برده‌اند. بد نیست از این به بعد شما هم این کلیدها را به‌کار ببرید.

۱. با قلبتان بنویسید: در شروع احتمالاً گمان می‌کنید که خاطرات زیادی ندارید و نوشتن کار افراد بزرگ و همه‌چیزدان است. این تردید آفت بزرگی است. باید آن را دور بریزید و وسواس به‌کاربردن کلمات را کنار بگذارید. شما شروع به نوشتن بکنید، در نهایت پس از پایان کار آن را ویرایش می‌کنید.

۲. به منابع خاطرات خود فکر کنید: منابع خاطرات ما نامحدودند. همه‌چیز برای شما منبع است. خانه قبلی‌تان، کوچه‌ای که در آن بازی می‌کردید، توپ فوتبال کودکی‌تان، در و پنجره‌های خانه و عکس‌ها، به همه آن‌ها باید فکر کنید.

۳. خودتان باشید: در نوشتن سعی نکنید مثل فلان نویسنده بنویسید، همانی باشید که هستید؛ همان‌طور که حرف می‌زنید و رفتار می‌کنید.

۴. خاطرات دیگران را بخوانید: با خواندن خاطرات دیگران قطعاً چیزهایی هم به‌یاد شما خواهد آمد. متوجه می‌شوید که می‌شود به دنیای اطراف به نوع دیگری هم نگاه کرد.

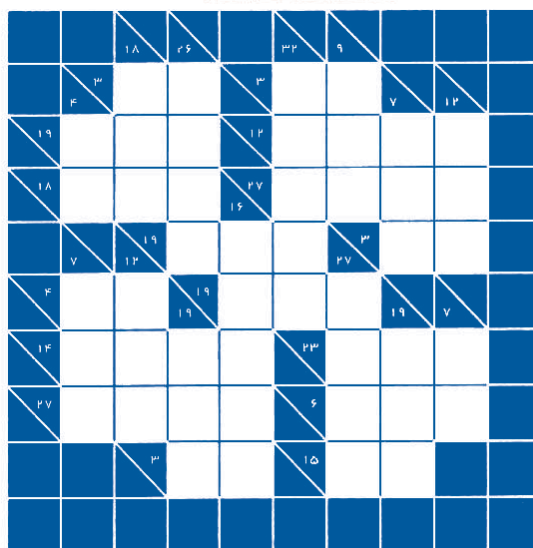
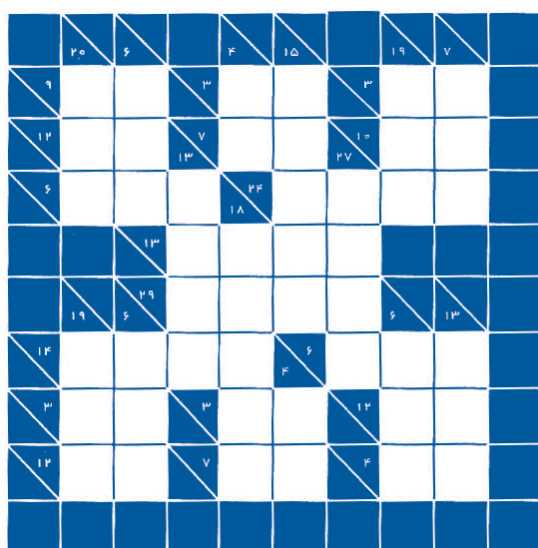
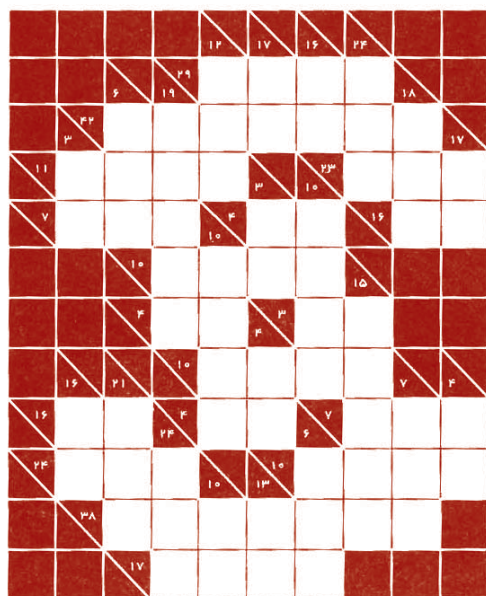
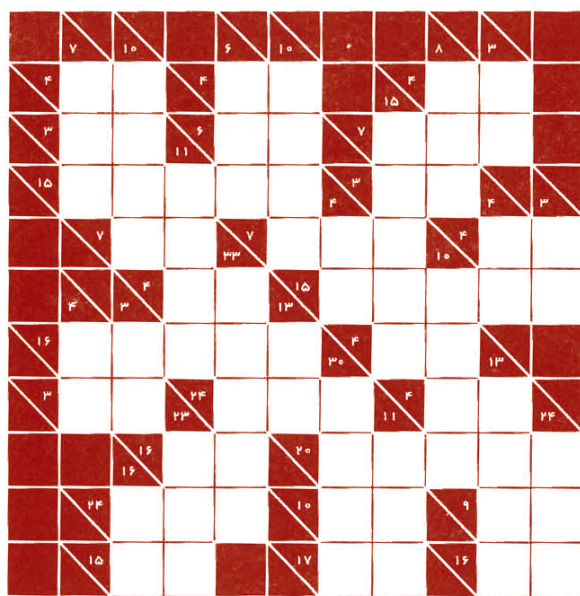
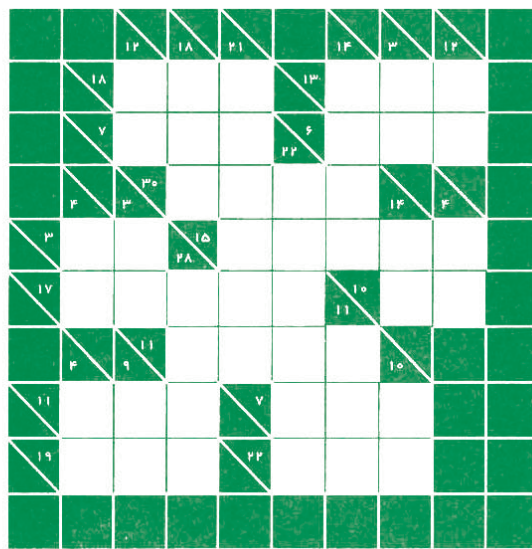
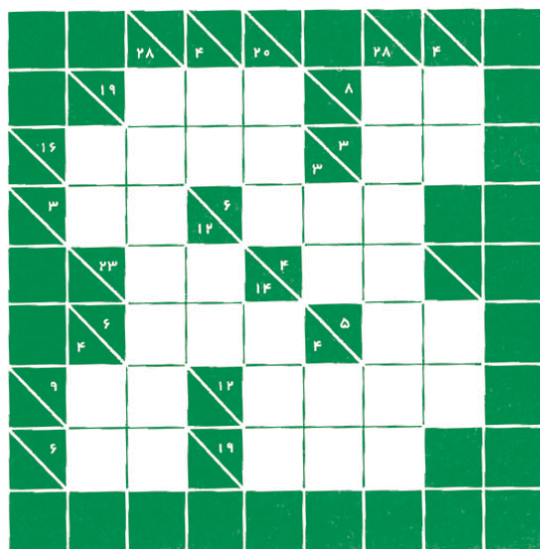
۵. حقیقت را بگویید: در خاطره‌نویسی باید همه‌چیز را نوشت. یعنی همیشه نباید خاطرات شما مثبت باشد و یا به اشتباهات اعتراف نکرد. خاطره‌نویسی قهرمان‌پروری نیست، این را فراموش نکنید.

۶. از یادآورهای استفاده کنید: هر کدام از ما روش متفاوتی برای به‌یاد آوردن خاطراتمان داریم. روش شما چیست؟ خوب فکر کنید و از آن راه استفاده کنید.

تمرین این ماه

- یکی از خاطراتی را که قبلاً نوشته‌اید، بردارید، بخوانید و سعی کنید دوباره آن را بنویسید. بعد دو نوشته را مقایسه کنید و تفاوت‌های آن‌ها را بنویسید.
- به اعضای خانواده‌تان بگویید که فهرستی از افرادی که تا هفت سالگی به‌یاد دارند، تهیه کنند. بعد به‌یاد بیاورند چه خاطره‌ای از آن‌ها دارند. مطمئن باشید نتیجه این تمرین خیلی جالب است. «رشد جوان» را هم در جریان نتیجه آن بگذارید.

از: مجله انشا و نویسندگی.



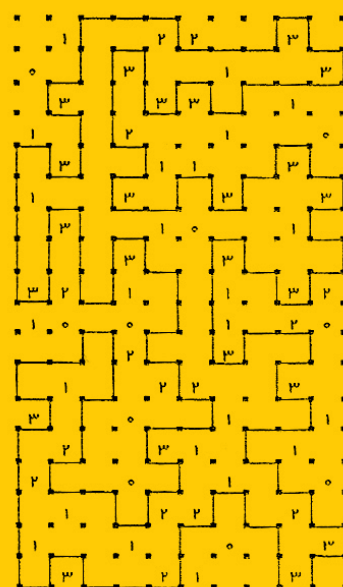
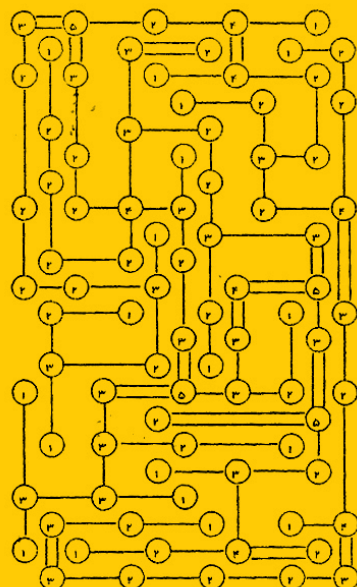
حل جدول دی ماه

۱	۸	۴	۹	۶	۲	۵	۷	۳
۹	۵	۳	۴	۷	۱	۶	۸	۲
۷	۲	۶	۵	۸	۳	۴	۹	۱
۶	۹	۱	۳	۵	۴	۸	۲	۷
۳	۴	۲	۸	۹	۷	۱	۵	۶
۸	۷	۵	۱	۲	۶	۹	۳	۴
۴	۱	۸	۷	۳	۹	۲	۶	۵
۵	۶	۷	۲	۴	۸	۳	۱	۹
۲	۳	۹	۶	۱	۵	۷	۴	۸

۸	۴	۷	۹	۱	۳	۶	۲	۵
۹	۳	۵	۲	۶	۸	۴	۱	۷
۱	۶	۲	۵	۴	۷	۸	۳	۹
۵	۲	۱	۷	۹	۶	۳	۴	۸
۳	۹	۶	۸	۲	۴	۵	۷	۱
۷	۸	۴	۱	۳	۵	۲	۹	۶
۶	۵	۹	۴	۷	۲	۱	۸	۳
۴	۷	۸	۳	۵	۱	۹	۶	۲
۲	۱	۳	۶	۸	۹	۷	۵	۴

۴	۹	۵	۸	۱	۶	۷	۳	۲
۷	۸	۳	۲	۴	۵	۶	۱	۹
۶	۲	۱	۹	۷	۳	۸	۴	۵
۸	۱	۲	۶	۳	۴	۹	۵	۷
۹	۳	۷	۵	۸	۲	۴	۶	۱
۵	۶	۴	۷	۹	۱	۳	۲	۸
۱	۷	۶	۳	۵	۹	۲	۸	۴
۳	۴	۸	۱	۲	۷	۵	۹	۶
۲	۵	۹	۴	۶	۸	۱	۷	۳

۱	۸	۹	۷	۴	۶	۳	۲	۵
۷	۶	۵	۹	۳	۲	۴	۱	۸
۲	۴	۳	۱	۸	۵	۹	۶	۷
۳	۱	۴	۵	۶	۷	۲	۸	۹
۹	۷	۲	۳	۱	۸	۵	۴	۶
۸	۵	۶	۲	۹	۴	۱	۷	۳
۶	۹	۱	۸	۲	۳	۷	۵	۴
۵	۳	۸	۴	۷	۱	۶	۹	۲
۴	۲	۷	۶	۵	۹	۸	۳	۱



Cake Baghlavai

Persian Baklava Cake with Rose Water and Cardamom

Ingredients

CAKE

- Ground almonds - 4 cups
- All purpose flour - 2 cups
- Eggs - 6
- Sugar - 2 cups
- Baking powder - 1 teaspoon
- Ground Cardamom - 1 teaspoon
- Rose water- 1 estekan golab = 1/2 cup
- Water - 6 table spoons
- Unsalted melted butter- 2 sticks

SYRUP

- Sugar -1 cup
- Water - 1 cup
- Rose water - 1/2 cup
- syrup needs to be hot/warm to put on cake

How to Prepare

Ground blanched almonds

Mix eggs in machine for about 2 min

Add Rose water

Add sugar in eggs and stir

Add ground almonds and stir

Add butter and stir

Add the flour and baking soda

Add Cardamom

And 3 table spoons water and let stir

Mix 2 more min

Butter/Oil pan and put in preheated oven to 250F cook for 45 min

(check at 35 min)

Cut cake into diamond shape (Do it in diagonals and let the lines lead to diamonds)

and pour on syrup

Let it sit a bit to absorb.

